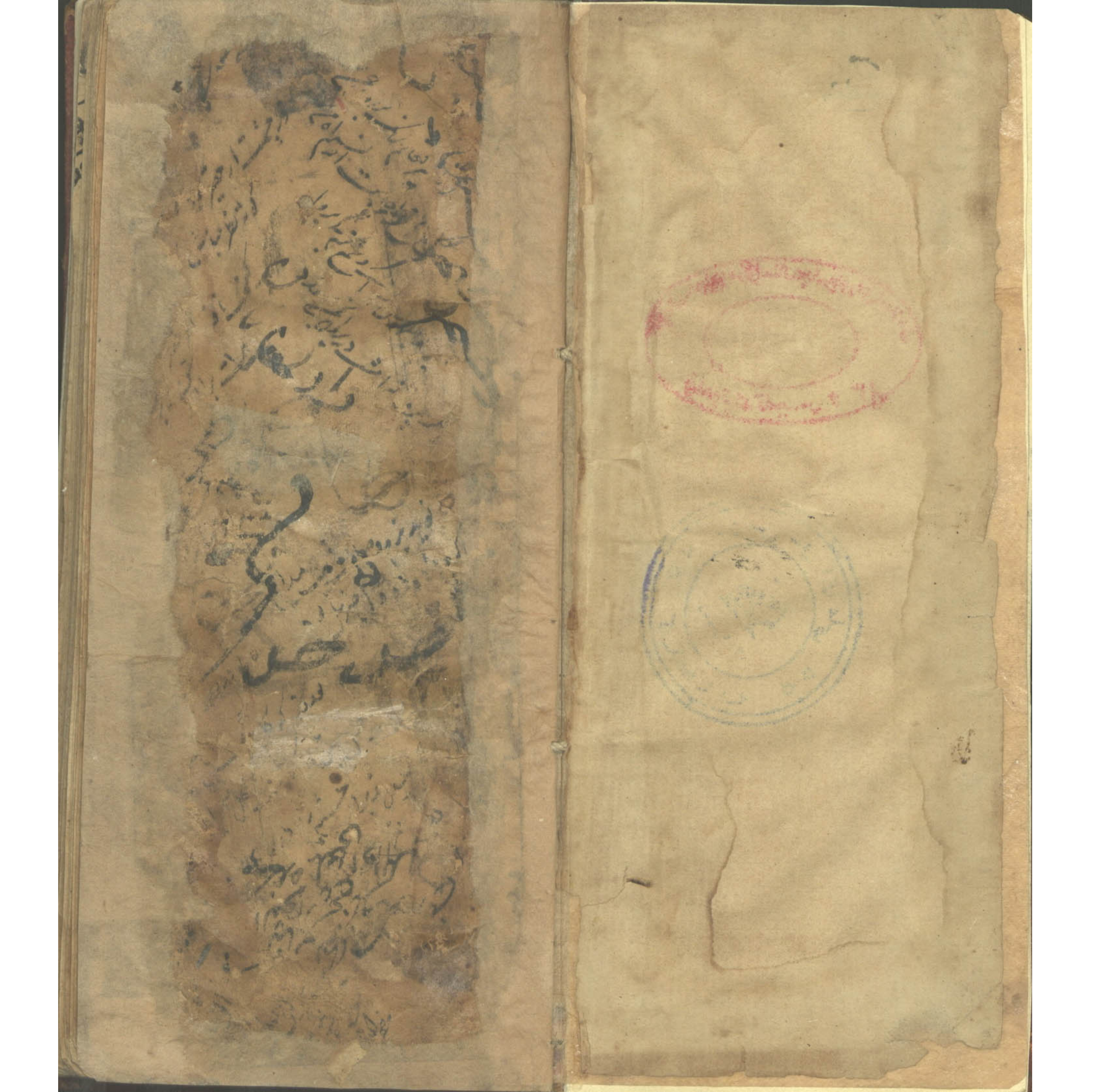




کتاب نظام التواریخ

حمد بی نهایت و شکر بی غایت خداوندی را که بیک امر کن
عالم ارواح و اشباح پیدا کرد و اجرام فلکی و اجسام عنصری
از مکمن عدم بفضای وجود آورد و صانعی که اطباق
را برافراشت و بساط خارا باز نهاد انوار بهار
قادری که از چهره گل گرد غبار رویانید و در نقاب
الشجار تعبیه کرد و در صفحات لعبات نبات صور
بنگاشت و آدمی زاد را از زیور عقل و زینت نطق
تا بدان تاج کرامت و خلعت خلافت یافت داور
الوان و صوالید ارکان برگزید و زبان در لفظ تسخیر
کشید قال الله تبارک و تعالی ولقد کرمنا
والبحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی
تفضیلا و درود بیشمار بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله
که جهانیان را از بادیه غوایت و ضلالت برهانید
بطالت و جهالت بمعاهد معرفت رسانید و بر آل

پی دور کرده

نمبر ۲۱۴

آغاز کتاب ... پیروی کرده اند و ما را راه نموده اند
... چنین گوید مؤلف این کتاب مولانا سعید قاضی قضاة
... سعید مفخر المتشرعین یگانه جهان و اعجوبه زمان ناصر الحق
والملة والدین ابو سعید بن الامام الشهید قاضی القضاة
المغفور السعید امام الحق والدین ابی القاسم عمر بن الامام
ابو سعید فخر الدین ابی الحسن علی البیضاوی ادام الله
المسلمین ظلاله و رحم اسلافه که باری تعالی توفیق داد
در هر فنی از علوم دینی عجالة الوقت در بیان آن
... تحریر پیوستم خواستم که در علم تواریخ که معظم کتاب
... صحف آسمانی بدان مشحون است و فواید دین و دنیا
... ی آن مضمون تجارب احوال گذشتگان ارباب
... شد مشفق و تدبیر حوادث و وقایع ایشان راه
... ی صادق سازم مشتمل بذکر انبیا و اکابر سلاطین
... م و ملوک کرام و سطری از احوال ایشان بوجه ایجاز
... اسم این کتاب را از تاریخها ... معظم و آنرا نام آوردم

و نظام التواریخ نام کردم و هر چه دران سلسله از حکام و ملوک
ایران زمین که بوده اند از فرات تا جیحون بلکه از دریای عرب
تا حد و چجند خطا که یاد کرده اند من لدن آدم علیه السلام
الی یومنا هذا و هو الحادی و العشرون من محرم سنه اربع و ثمانین
و ستمایه رسبیل انتقال آوردم و ازان را چهار قسم نهادم
و بزبان فارسی ساختم تا فواید عام تر باشد و الله سبحانه و تعالی
هو الموفق و الهادی و هذا فهرست الکتاب قسم اول در بیان
احوال انبیا و اولیا و حکما و علما که از ابتدای دور آدم تا
اخر ایام نوح علیه السلام بوده اند و عدد ایشان ده تن
بوده ایشان مدت ملک ایشان قریب دو هزار و نصد
سال است قسم دوم اندر تعداد ملوک و شرح احوال ایشان
علوا التی و افراسیاب تورانی و اسکندر یونانی و ملوک طوایف
و ایشان هفتاد و سه تن و مدت ملک ایشان چهار هزار
و هفتصد و شصت و دو سال و چند ماه بوده است قسم سیم
در شرح خلفا و ائمه رضی الله عنهم و عدد ایشان پنجاه و
تا ضحاک

و مدت خلافت

مدت خلافت ایشان ششصد و پنجاه سال بوده قسم چهارم اندر
احوال سلاطین عظام و ملوک کرام که در ایام خلفاء بنی عباس
استقلال و استبداد داشتند در ممالک ایران پادشاهی کرده اند و
ایشان نه طبقه اند هفتاد و شش تن و مدت ملک ایشان
من وقت خروج یعقوب بن اللیث الصفار الی یومنا [illegible]
و چهار قسم اول در بیان احوال انبیا و اولیا و علما و حکما که از
اول دور آدم تا اخر ایام نوح علیه السلام بوده اند عدد ایشان
ده تن و ملک ایشان قریب دو هزار و پانصد سال آدم صفی الله
شیث بن آدم انوش بن شیث قینان بن انوش مهلائیل
بن قینان برد بن مهلائیل اخنوخ بن برد و ادریس علیه السلام
متوشلخ بن اخنوخ لمک بن متوشلخ نوح بن لمک علیه السلام
آدم صفی الله علیه السلام علمای تواریخ آورده اند که چون
آدم و حوا علیهما السلام از عالم علوی بعالم سفلی نقل کرده شدند
و از بهشت باقی باین جهان فانی رسیدند در زمین هند
فرود آمدند و آن جایگاه مقام ساختند و نهصد و چند سال

زنیشد و حوا هر نوبت که آبستن شدی پسری و دختری
بیاوردی و توام هر بطنی به زن بطن دیگر دادی پس خواست
که توام قابیل در ربقه تزویج هابیل کند قابیل با وی میل نداشت
مانع شد و بعداوت هابیل برخواست و او را هلاک کرد و سنت
قتل در بنی آدم او نهاد و آدم علیه السلام بدان فراق سوخته
شد و متحیر و مبتلا در جهان میگردید و بزبان سریانی شعری بخواند
که ترجمه آن شعر عربی اینست تغیرت البلاد و من علیها
و وجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی طعم و لون و قل بشاشة
الوجه الملیح فوا اسفا علی هابیل ابنی قتیل قد تضمنه الضریح و
جاورنا عدو لیس یفنی لعین لا یموت فنستریح باری تعالی
شیث را بوی داد و بدان متسلی گشت و چون سال وی
از نهصد برگذشت بجوار حق پیوست و حوا بعد از وی سالی زیست
و هر دو را در زمین جده دفن کردند و طایفه گویند
که نوح علیه السلام بوقت طوفان اجزای ایشان با خود
برداشت و بعد از زوال طوفان به بیت المقدس دفن کرد.

و قصه آفرینش وی و سجده ملک او را و وسوسه دادن ابلیس آدم و حوا
را و اخراج ایشان از بهشت مشهور است و در قرآن مذکور و
از شرح مستغنی و وصی خلیفة الله **شیث بن آدم ع** چون آدم ع را
اجل فرا رسید و خطاب ارجعی بگوش هوش رسید شیث را
وصی کرد و همگنان را بمطاوعت و متابعت او فرمود و باری
او را خلعت رسالت داد و تاج نبوت بر تارک میمون او نهاد
و مدت چهل سال عالم را بانوار شرع و آثار عدل منور و مزین
گردانید و عمر شریفش نهصد و دوازده سال کشید و چون عمرش
بآخر آمد در جوار ابوین او را دفن کردند **انوش بن شیث**
چون شیث آثار ضعف و انکسار در خود بدید انوش را وصی
گردانید و ریاست اولاد را بوی داد و زمام امور سیاست
در قبضه تصرف وی نهاد و برعایت رعیت و حسبت
قیام نمود و پس ششصد سال قیام نمود آنگاه عمرش سپری شد
قینان بن انوش ع بحکم پدر بر جای پدر بنشست و برسم
پیشوائی و سروری قیام نمود و هیچ مقدار از متابعت آثار

٤

آبای خود تجاوز و انحراف نکرد قریب نود و پنج سال از ان
بسر برد و در وقت وفات پسر بزرگترین خود را عقد و
صایت و عهد ولایت استوار کرد و درگذشت مهلائیل
بن قینان در زمان او بنی آدم بسیار شدند و از ابو دی در
زحمت بودند پس مهلائیل ایشان را در اقطار زمین متفرق
گردانید و خود با اولاد شیث بزمین بابل آمد و شهر سوس
بساخت و بابل نیز گویند که وی کرده است و پیش از وی
شهر نساخته بودند و ماوای بنی آدم در مغارها و بیشهها
بود و نهصد و بیست و شش سال زیست و برد را وصی کرد
برد بن مهلائیل بعد از وفات پدر بخلافت وی قیام نمود
و او را فرزند بسیار بود از ایشان یکی اخنوخ بود و مدت عمر
وی نهصد و شصت و دو سال بود اخنوخ بن برد چنین گویند که
در ایام برد بتها ساختند و بعبادت ایشان مشغول شدند باری
تعالی اخنوخ که او را ادریس گویند وحی فرستاد تا باسلام
ایشان را دعوت کند و از بت پرستی باز دارد چنین گویند

که جهاد سنت وی است که با فرزندان قابیل مقاتله کرد و زنان
و کودکان ایشان را برده کرد و استنباط خیاطت او کرده
چون سیصد و شصت و پنج سال بگذشت باری تعالی او را بآسمان
برد در این زمان انجاست متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار
شد چنانکه از عدد درگذشت و چون عمر وی بهفتصد رسید
او را پسری آمد ملک نام و بعد از ان دویست و نود سال
دیگر زیست ملک بن متوشلخ مرد موحد بود و بواسطهٔ
ارشاد وی بسیار از بت پرستی تبرا نمودند نوح بن ملک
ابن عباس رضی الله عنهما چنین گویند که چون عمر نوح چهار صد
سال رسید او را وحی آمد و هزار کم پنجاه سال دعوت کرد
خلایق را در دین و درین مدت هشتاد نفر ایمان آوردند
پس باری تعالی طوفان فرستاد و او با این هشتاد تن در
کشتی نشستند و خلاص یافتند و او بعد از طوفان سیصد سال
زیست و از ان هشتاد تن سه پسر نوح بودند و او را
پسر دیگر بود در طوفان هلاک شد چنین گویند که این

جمع که با نوح ع بودند ایشان نیز بعد از طوفان هلاک
و نوح را این پسر بماند و انساب بنی آدم بعد از طوفان
ازین سه تن است **قسم دوم** در ذکر ملوک فرس و شاهیر ایشان
علما که در ایام ایشان بوده اند همه از یک اصل بوده اند
عدد ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی
تن و مدت ملک ایشان تا زمان یزدجرد رومی و
چهار هزار و صد و هشتاد و یکسال بوده است و ایشان
چهار طبقه اند **طبقه اول** در ذکر پیشدادیان تا ضحاک
یازده تن و ملک ایشان دو هزار و پانصد و هشت سال بوده است
طبقه دوم کیانیان عدد ایشان نه تن و مدت ملک ایشان
هفتصد و سی و هفت سال بوده است **طبقه سیم** اشکانیان
و عدد ایشان نوزده تن و مدت ملک ایشان
و بیست و سه سال **طبقه چهارم** ساسانیان عدد ایشان
سی و یک تن و مدت ملک ایشان چهار صد و پنجاه
طبقه اول پیشدادیان تا ضحاک و افراسیاب

کیومرث چهل سال هوشنگ سی سال طهمورث سی سال
جمشید هفتصد و شانزده سال ضحاک هزار سال افریدون پانصد
سال منوچهر صد و بیست سال نوذر هفت سال افراسیاب دوازده
سال زاب بن طهماسب سی سال کرشاسف بیست سال **کیومرث**
پادشاه اول است باتفاق علما و اهل تواریخ اول کسی که
پادشاهی کرد و آیین پادشاهی بجای آورد کیومرث بود
و مغان گویند که آدم اوست و دیگر علما تواریخ ایشان را
باور ندارند ملکه امام جهان ابو حامد محمد بن محمد بن محمد
الغزالی رحمة الله علیه در کتاب نصایح الملوک آورده است
که کیومرث برادر شیث بود و جمعی دیگر گویند که از اولاد
نوح علیه و این ظاهر است از برای آنکه باتفاق علما ابراهیم الخلیل
علیه السلام در زمان ضحاک علوانی بوده است و از ایام
تا عهد کیومرث قریب هزار سال است و از دور ابراهیم
تا طوفان نوح قریب هزار و چهار صد سال است و همچنین القاب
که موسی علیه السلام در ایام دولت منوچهر بوده است و از دور

او با زمان کیومرث بقول عجم قریب دو هزار سال دویست
سالست و بقول علما بنی اسرائیل از ایام موسی تا وقت
طوفان قریب این مقدار باشد دیگر آنکه در نسابهٔ عجم صحاب
عوالی را به پدر تا تار رنند که پدر عرب بوده است و
برادر هوشنک از پسرکان کیومرث که اصل ملوک عجم است
و در نسابهٔ عرب نسبت او به پدر تا آدم رنند و او را از
اولاد نوح که پدر عربست برادر ارفخشد که پدر فرس است
و توافق میان این هر دو نقل آنست که تا آدم است
و هوشنک ارفخشد و کیومرث سام بن نوح و قومی
گفته اند که کیومرث حام بن یافث است و این ضعیفست
چه یافث پدر ترکست والعلم عند الله تعالی فی الجمله باجماع کیومرث
اول پادشاهان است گویند ابتدای شهر کردن او کرد و
شهر بنیاد نهاد یکی اصطخر و پیش از آنجا مقام داشتی
دوم شهر دماوند و گاه گاه آنجا بودی و مدت عمرش
زیست اما چهل سال در پادشاهی زیست . هوشنک پادشاه

بود با علم و داد و او کتاب در حکمت عملی دارد و او را جاودان
خرد گویند سطری از آن حسین بن سهل وزیر مامون باقیه
و ما زبان عربی آورده شیخ ابوعلی در کتاب آداب العرب و
الفرس تضمین کرده و مطالعهٔ آن دلیل ظاهر است بر حصافت
نفس و کمال فضل او و عجم دعوی کنند که او پیغمبر بوده است
و از غایت معدلتش پیشداد لقب کردند مدت چهل
سال پادشاهی کرد و تاج بر سر نهاد و از سنگ آتش بیرون
آورد و از آن سلاح ساخت و گویند که عمارت اصطخر که
دار الملک بود او فرمود و دو شهر بنا کرد سوس و بابل
و جمعی گویند که بابل ضحاکست و در بعضی تواریخ آورده اند
که او طریق تجرد سپردی و همواره بعبادت مشغول بودی
جمعی از دیوان در آن حال سنگی بر سر وی زدند و او را
هلاک کردند پس کیومرث تنها تضرع می کرد و می گریست
تا شبی در خواب از حال او آگاهی یافت روز دیگر آهنگ
آن جمع کرد و از ایشان باز خواست و جمله را هلاک کرد

طهمورث

و در مقام ایشان شهری بنا کرد و آن شهر بلخ است
چون هوشنگ درگذشت پسر وی طهمورث بن نو
جهان که ولی عهد بود در جای وی بنشست و رعایت خلق و
حمایت ولایت قیام نمود و طریق عدل و نصفت پیش گرفت
و مدت سی سال پادشاهی کرد و در خطه اصفهان مهرین و
سارویه بنا کرد و اندر زمان وی قحطی پیدا گشت و نمود تا
بطعام شبانگاه قناعت کنند و خورش بامداد بدرویشان
دهند و سنت روزه نهاد چنین گویند که وبای عظیم ظاهر
گشت و هر کرا عزیزی گذشته میشد صورتی میساختند و
بدعت بت پرستیدن از آن پیدا شد والله اعلم

جمشید

طهمورث را فرزند نبود جمشید برادرزاده او بود و برا
برادر و در غایت جمال و فر و بها بود و در علم و عقل سرآمد
عظما و پس بروی جمع شدند و کمر مطاوعت ببستند
و او بترتیب ادوات و آلات حرب و استنباط صنایع مشغول
شد و شهر اصطخر را که بود بزرگتر گردانید چنانکه آن از

حد خرک بود تا آفرامجرد بقدر دوازده فرسنگ و بنای
عظیم نهاد و امروز ستونهای او و طلل آن مانده است و آثار آنجا
چهل منار خوانند و کس در جهان مثل آن عمارت نشان
نداده است و چون عمارت تمام گشت جمله ملوک و اکابر
اطراف را بخواند و در آن ساعت که آفتاب بنقطه اعتدال ربیعی
رسید در آن خانه بر تخت نشست و همگنان را بعدل و شفقت
وعده داد و آن روز را نوروز نام کرد و مدت پادشاهی
بقرب هفتصد سال رسید و بطغی و بغی گرفت و سودای
حماقت و تجبر در وی غلبه کرد و جهانیان را بعبادت
خود خواند و تبان بر صورت خود بساخت و باقالیم
فرستاد تا آن را می پرستیدند پس باری تعالی شداد را
غلبه داد تا برادرزاده خویش ضحاک را بفرستاد تا جمشید
را قمع کرد و پاره پاره کرد **حکایت عادیان بعد ضحاک** بدانکه ارم
برادر ارفخشد را نعت پسر بود عاد و ثمود و صحار و
جدیس و طسم و جاسم و وبار عاد بر این شد و ثمود بعمان

حجاز و شام و مقام ساخت و طسم بعمان و بحرین فرود آمدند
و جدیس بزمین تهامه و صحار با راضی طی و جاسم
بمیان جوم و عوان و وبار بزمین که بوی بار خوانند
و اولاد عاد بسیار شدند و مستولی گشتند و مهتر ایشان
عملیق بن عاد بود و چون وی درگذشت پس از وی
شداد و شدید پادشاه گشتند و چون بر جهانیان غلبه
کردند ضحاک را از زمین بابل بفارس فرستاد تا جمشید را
قهر کرد و آنجایگاه فرو گرفت و آغاز جور و ستم کرد پس حق
تعالی هود بن الخلود بن عوص بن عملیق را به پیغمبری فرستاد که
کنند
و عاد با زاد عوت و شداد بوی التفات نکرد تا باد عقیم
رسید و باد دیگر معاندان بریح العقیم هلاک شدند و مرثد
بن شداد پادشاهی نشست و بهود علیه السلام بگروید
با وی در حضرموت می بود و آنجایگاه درگذشت افریدون
بن اثمان از اسباط جمشید است و پدران او از ضحاک
گریخته بودند و در میان بیابان می بودند چنین گویند که

چون قریب هزار سال پادشاهی کرد همواره بر رعیت ستم می
کرد و نیز در آخر الامر دو سلعه از دوشهای وی بر آمد و دو
اژدها بغز سر آدمی ساکن نمیشد از برای طلای آن خلق بسیار
را بقتل آورد کاوه آهنگر از اصفهان بواسطه آنکه دو پسر او را
کشته بود خروج کرد و پوست آهنگران بر سر چوب کرد و ضحاک
را دشنام داد و خلقی بسیار بروی جمع شدند و روی بضحاک
نهادند ضحاک از ایشان بگریخت پس ایشان افریدون
را طلب کردند و بپادشاهی بنشاندند و ضحاک را بدست
کردند و بقتل آوردند و آن چوب را بفال داشتند و در فتح
کاویانی لقب کردند و مرصع گردانیدند و فریدون آهنگ
عادیان کرده ایشان را مقهور گردانید و بر مملکت ایشان
گشت و عزم دیگر مواضع کرد و تمامت آن شهرها بگشاد
و تمامت رعیت در پناه رافت و معدلت خویش گرفت و جمله
عالم از مشرق تا مغرب به پسر سه گانه تفویض نمود
روم و مغرب بسلم داد و ترکستان و چین به تور داد و

وفارس وعراق وخراسان وقهستان بایرج داد سبب آنکه
او را دوستتر می داشت پس ایشان هر دو متفق شدند
و ایرج را بکشتند بعد از مدتی منوچهر که از نژاد ایرج بود
رفت و خون او را از ایشان خواست پس عمر فریدون
بپیری شد و مدت ملکش پانصد سال بود منوچهر چنین گویند
که دختر زاده ایرج بوده است و جمعی گویند که پسر زاده
چون فریدون درگذشت منوچهر بحکم ولی عهدی بپادشاهی
بنشست و بهر اقلیم پادشاهی و بهر دهی دهقانی فرستاد
و نهرها را حفر کرد و آب بعراق آورد و بوستانها
بساخت و انواع اشجار و ریاحین از بیشهها و کوهها
بدانجا آورد و بعمارت عالم مشغول شد و ایام دولتش
بشصت سال رسید و در آن افراسیاب از نسل تور
آهنگ وی کرد با لشکر عظیم منوچهر از وی بگریخت و
بطبرستان رفت و افراسیاب از پی وی نتوانست آمد
صلح کردند که ماورای جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت

و هم در زمان وی باری تعالی شعیب را با اولاد مدین فرستاد
و موسی بن عمران و هرون علیهما السلام بفرعون و نام او
ولید بن مصعب بود و از اولاد عادیان بود که شداد ایشان
را بحاکمی مصر فرستاده بود افراسیاب بعد از وفات منوچهر
بفارس آمد و مدت ده سال بفساد مشغول شد نوذر
از آثار وی چیزی ظاهر نیست مدت هفت سال پادشاهی
کرد زاب بن طهماب از اسباط منوچهر بود خروج کرد و افراسیاب
از وی بگریخت و بار دیگر بحدود خود رفت و زاب باصلاح فساد
و خرابی و تلافی افراسیاب مشغول گشت و دو رود آب
بعراق آورد که از آن زاب خوانند و سی سال بعدل و راستی
بسر برد پس مملکت برادرزاده خود داد گرشاسف مادرش
دختر ابن یامین پسر زاده یعقوب علیه السلام بود و مملکت
بدو سپرد و مدت بیست سال پادشاهی کرد و رستم دستان
از نسل وی بود طبقه دوم عدد ایشان نه پادشاه
مدت ملک ایشان هفتصد و سی و هفت سال و اسکندر

رومی در اخر ایام ایشان بوده است کیقباد صد و بیست
سال کیکاوس صد و پنجاه سال کیخسرو صد و شصت سال
لهراسب صد و بیست سال گشتاسب صد و دوازده سال
بهمن سی سال همای بنت بهمن دوازده سال داراب بن بهمن چهارده
سال دارای بن داراب نه سال کیقباد اول کیانیانست و از
نوذرین
اسباط منوچهرست و مدت صد و بیست سال پادشاهی کرد و
همواره بر کنار جیحون بودی و با ترک محاربه کردی و از
پیغمبران که در زمان وی بوده اند حزقیل و الیاس و اشموئیل
علیهم السلام بوده اند والله اعلم کیکاوس پسرزاده کیقباد و ولی
عهد او بود و مدت صد و پنجاه سال پادشاهی کرد و در بلخ
مقام داشتی و پسری داشت سیاوش نام که در فصاحت
و شجاعت یگانه بود و از رستم دستان تربیت و آداب
آموخته بود و زن کیکاوس بروی تهمت بست و پدر
بروی متغیر شد سیاوش پیش افراسیاب رفت و دختر وی را
زن کرد و برادر افراسیاب در حق وی بدگویی کرد تا او را

بقتل آوردند زن سیاوش پس از چند گاه پسری آورد
نامش کیخسرو کرد و در ترکستان پرورش یافت تا حد بلوغ
رسید آنگاه گیو پسر گودرز اصفهانی برفت و او را و ما
درش را بفارس آورد و چنین گویند که موی فرو گذاشتن
و جامه کبود پوشیدن مردان در زمان فارس و اصفهان و لرستان
هنوز از نشان تعزیت سیاوش مانده است و از
حکیمان و پیغمبران که در زمان وی بوده اند داود علیه السلام
و لقمان حکیم بوده است و از آثار ایشان است رصدی ببابل
ساخته اند که اکنون آن را تل عقرقوف میخوانند و کیخسرو
بدانجانب آمد کیکاوس بغایت پیر بود و عاجز پادشاهی
بوی بازگشت کیخسرو چون پادشاهی بوی رسید بر تخت
نشست و خطبه کرد و همگنان را بعدل و عاطفت وعده
داد و عم خویش را زادفه و طوس که از ابنای ملوک بودند
با لشکر تمام بجنگ افراسیاب فرستاد و افراسیاب [illegible]
ماند و نیز گویند کیخسرو خود برفت و بمبارزت و محاربت

عظیم رفت و با خوار الامر شیده پسر افراسیاب با لشکر تمام بر سر
خوارزم آمد و کیخسرو او را بضرب اول هلاک کرد و این حرب را
جنگ خوارزم خوانند پس افراسیاب بگریخت و با دو همراهان
رفت و گرفتار شد و کیخسرو او را بقتل آورد و دل از کینه
پدر خالی کرد پس ایام دولتش بشصت سال رسید لهراسب را
را وصی کرد و تولی ولی عهدی خود بوی داد و خود بکناره
شد و ناپدید گشت و جمعی گویند سلیمان علیه السلام آهنگ
وی کرد و از اصطخر بگریخت و ببلخ رفت و آنجا ناگاه هلاک
شد و از مشاهیر حکما که معاصر وی بودند فیثاغورس بوده
تلمید داود علیه السلام و لقمان حکیم لهراسب نبیره زاده ی
کیکاوس است و مقام او بیشتر ببلخ بودی و همواره بشغل
ملوک و ممالک مشغول بودی تا بیشتر اقالیم بگشودی و پادشاهی
شاهی وی بصد و بیست سال رسید ضعف پیری در وی
اثر کرد پسر خویش را قائم مقام گردانید و از مشاهیر انبیا
که در زمان وی بودند ارمیا و عزیر علیهما السلام بوده اند

و بخت نصر بن کیو بمحاربت رحبعم بن سلیمان رفت و بیت المقدس
را دو نوبت راست کرد **گشتاسب** در زمان وی زردشت
بدین مجوس دعوت کرد و مردمان را از دین صافی بازداشت
و در کوه نوشت از اصطخر بنشست و در این کوه عجایب و حوالی
دخمها و صورتها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر در انجا هست
و گورهای اهل عجم که پیش از اسلام بوده است بر سه گونه
باشد بعضی در غارها و دخمها در انجا در گورها ساخته اند و چندی
در پای این کوهها نهاده و سنگ بسیار بر سر آن ریخته
چنانچه تلی گشته و بعضی دیگر در دخمها نهاده اند و در زمین
تعبیه کرده اند پس گشتاسب برو بگروید و به اصطخر آمد و
بدان کوه بنشست و بزند خواندن مشغول گشت و آتشکده
باز نمود بساخت و لهراسب پدرش بغایت پیر بود و در بلخ
بود ارجاسب ملک خراسان خالی یافت آهنگ بلخ کرد
لهراسب را بکشت و دختران گشتاسب را به بردگی برد و
گشتاسب را ازین حال خبر شد پسرش اسفندیار را بفرستاد

۵

وبا ارجاسب جنگ کرد و او را هلاک کرد و خواهران خود را
از و بازستد و پادشاهی ترک باولاد اغریرث بن پشنگ
داد برادر افراسیاب که از پیغمبرانش شمرده اند و جز از وی
ترک پیغمبر نبوده است در دست ایشان ماند تا زمان اسکندر
و اسفندیار چون بازگشت از پدر پادشاهی خواست تا بوی
تفویض کند پدرش اجابت کرد و او را بجنگ رستم فرستاد
بدین شرط که چون مظفر باز آید پادشاه شود میان ایشان
بزاولستان محاربتی عظیم رفت و بآخر الامر رستم او را بحیلت هلاک
کرد و گشتاسب از فرستادن او پشیمان گشت و ولی عهدی
بپسر وی داد و از آثار گشتاسب بیضاست و ولایتی بس
نزه است و میوه بسیار نیکو آنجا باشد و آبهای روان
و مزارع بیشمار که طول آن ده فرسنگ است و در تمامت مملکت
فارس چنان مزارع نشان نداده اند و پیوسته این ولایت
مجمع و منبع فضلای بزرگ بوده است که ذکر ایشان در طبقات
فقهای معتبر آمده است و قاضی ابوبکر که در فنون علوم بی نظیر

معتبر دارد و شیخ عالم شهاب الدین ابوبکر و امام محقق فخرالدین
محمد بن علی و دیگر اجداد و اقارب این ضعیف که ذکر تصانیف
ایشان درین صوب معروف و مشهور است و از حکما که در زمان
وی بوده اند سقراط عابد تلمید فیثاغورس و جاماسب که در
نجوم بی نظیر بوده است و مدفن وی در شهر خفر است از
فارس و از حوادث زمان وی آن بود که تبع ملک یمن
کنعان بدست گرفت و مستولی گشت بهمن بن اسفندیار
چون بر تخت نشست بکینه پدر لشکر فرستاد و زاولستان
اخراب کرد و برادر رستم را بکشت چه رستم آن زمان نمانده
و بلشصر بن بختنصر را از بابل معزول کرد و دیگری که از اسباط
عاماسب بن لهراسب بود که دختر یکی از انبیای بنی اسرائیل مادر وی بود
در بعوض وی فرستاد و بفرمود تا بنی اسرائیل را به بیت
المقدس فرستد و یکی را که ایشان خواهند بر ایشان گمارد
و دیگر بار ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام و باتفاق
ایشان بر ریاست بنی اسرائیل نام زد کرد و ملکی شام بوی داد

واثیان را بامقام خویش کسیل کرد و بیت المقدس را عمارت
فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد
رحبعم بن سلیمان ع و او را دو پسر بود یکی ساسان و دیگر داراب
و سه دختر بودش همای و بشرنک و بهمن و ساسان ترک دنیا و عبادت
اختیار کرد و کرد او خلق کرانه ساخت و در آخر عهد خود همای
را ولی عهد ساخت و جمعی گویند که بهمن رنجور شد و خسته گشت
و همای از پدر بداراب آبستن بود و تاج بر شکم وی نهاد ساسان
بدان گوفته شد و انزوا پیش گرفت و از آثار بهمن در فارس
بند کوارست که بر رود دستکان بسته اند و منبع این رود داد بهشت
که او را النجویه گویند و امیر سعید مغرب الدین از ابراجی کرم
راه بغداد است او را ساخته است در صحرای زریان و قصر
کرده و شهر بسا و جهرم و نوشکان ساخته است و مدت ملک او
سی سال بوده و از اکابر علما و سلاطین که در عصر وی بودند
ویلیغر لطیس حکیم و بقراط طبیب است همای بنت بهمن زن با حزم
و رای بوده است و سیرتی پسندیده داشته و مدت دوازده

سال پادشاهی کرد و با خرالامر ملک بداراب تفویض کرد
جمعی گویند که چهل مناره و خانه عظیم که در اصطخر بوده است
و مسلمانان آن را مسجد ساخته اند و این زمان بغایت [illegible]
داراب بن بهمن پادشاهی بوده است با عدل و داد و بیشتر
ملوک آفاق وی را مطیع و منقاد بوده اند وزیری داشت
با عقل و رای رشتین نام و بیشتر مقام داراب بپارس بود و او
دارابجرد و کوره که منسوبست بوی ساخته است و مدت چهارده
سال پادشاهی کرد و از حکیمان که در عصر وی بوده اند افلا
طون الهی تلمیذ سقراط عابد دارای بن داراب او را دارا اشرین
بن داراب گویند چون پدرش درگذشت و ملک بر وی مقرر
شد بر رشتین متغیر شد بسبب سعایت مردی که داشت
بیری نام و قصد کرد تا وی را معزول کند رشتین آگاه شد
وکس فرستاد و اسکندر رومی را بدان داشت تا بر وی
عاصی شد و خراج از وی بازگرفت و در میان محاربه قائم
گشت و دو مرد همدانی از کسان دارا او را زخم زدند و

در لشکر اسکندر گریخته اسکندر در حال بیامد و سر وی را بر زانو
نهاد و سوگند مغلظه یاد کرد که نفرموده‌ام و قصد قتل تو نکرده‌ام
دارا از وی التماس کرد تا کشندگان او را بکشد و دختر
او را زن کند و بر اولاد ملوک عجم بیگانه نگمارد و ایشان را
خوار نگرداند اسکندر ملتمسات وی بپذیرفت و بر آن وفا
کرد و از این جهت ملوک طوایف بگماشت که مخالفت عهد
نخواست کند و بیم است که از اقارب دارا کسی قائم مقام او
داشتن مباد اگه مستولی شوند از وی یا از اولاد او کینه
خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمیذ افلاطون او را بدین
اشارت کرد **اسکندر بن فیلقوس** اسکندر پسر فیلقوس الرومی بن
بوده است نبیره عیص بن اسحاق علیه السلام و بعضی گویند
داراب بن بهمن هیلانی دختر فیلقوس را بخواست چون بنزد وی
رسید بوی دهن وی بشنید متنفر گشت و دارا باز بنزد پدر
فرستاد هیلانی اسکندر از وی آبستن بود و سی و شش
سال و سیزده روز در جهان بگردید و تمامت معموره [illegible]

در تحت لوای خود آورد و چند شهر بنا کرد و از جمله آن شهرستان
مرو و هراة و اصفهان است و سد یاجوج و ماجوج است
و بعضی گویند این اسکندر غیر آن بوده است و در مراجعت
در شهر نمروز و جمعی گویند در بابل وفات یافت و بعد از وی
ملک بر پسرش عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت مشغول
گشت پس بطلمیوس را بر جای اسکندر برداشتند والله اعلم

طایفه سیم اشکانیان و ملوک طوایف اسکندر چون پارس بگشود
ابنای ملوک را جمع کرد و نامه بارسطاطالیس فرستاد که این
فتح مرا افتاد از تدبیر آسمانی و توفیق ربانی بود و این ملوک
زادگان مردمانی اند با فر و بهاء اگر کشتن ایشان می
اندیشم ارسطاطالیس جواب داد که بمجرد استشعار ایشان را
نشاید کشت و خون بی جنایت نتوان ریخت شرعا و عقلا
و اگر تو ایشان را اهلاک کنی باری تعالی کسانی دیگر بگمارد تا
تلافی از خاندان تو کنند پس صواب آنست که هر یکی را
بر صوبی بگماری تا پیوسته با یکدیگر مشغول باشند اسکندر

همچنان کرد و ممالک ایران قسمت کرد بر ایشان و فارس کی
دار الملک اصلی بود و زمین عراق و غیره که مقام ممالک رو سال
بوده است با بطلمیوس رومی داد و قریب چهارده سال با او
بماند اشک بن دارای بن داراب خروج کرد و متفرقات وسی
فرو گرفت و با دیگر ملوک طوایف بساخت و باتفاق
ایشان ممالک ایران از رومیان خالی کرد و ایشان نیز
او را و خاندان او را پیوسته مرجع و معظم داشته اند و جمعی
گویند که اشک بن دارا خروج کرد و چون وی درگذشت
اشک خال وی از نسل کیخسرو بود قائم مقام وی گشت
والله اعلم **در مدت ملک اشکانیان و دیگر ملوک طوایف** مدت ملک دو
و پنجاه سال بود و جمعی گویند که چهار صد و سی سال و بیشتر محال
ذکر ایشان به تفصیل نیاورده اند اما چون اشکانیان
تختگاه داشته اند و ممالک ایشان فسیح تر بوده است و بر
دیگران مقدم بوده اند و اسامی ایشان یاد کنیم و دارا ابن
انبیای بزرگ که در زمان ایشان بوده اند چون حسین بوده است

در جزیره و زکریا و یحیی در شام صلوات الله علیهم اجمعین و از حوادث
واقعه اصحاب الکهف در دولت ایشان بوده است
ملوک طوایف عدد ایشان نوزده پادشاه است **اشکان**
بن دارا اول اشکانیان است و جمله را بوی نسبت کنند
مدت ملک او ده سال اشک بن اشکان مدت ملک او
بیست سال شاپور بن اشکان مدت ملک او شصت سال
و عیسی علیه السلام در زمان او مبعوث گشت بهرام بن شاپور
یازده سال پادشاهی کرد بلاش بن شاپور یازده سال
هرمز بن بلاش نوزده سال نرسی بن بلاش چهل سال
فیروز بن هرمز هفده سال بلاش بن فیروز دوازده سال
خسرو بن بلاش عم فیروز چهل سال اردوان بن بلاش
سیزده سال اردوان بن اشکان ابن عم اشک مدت
و سه سال خسرو بن اشکان یازده سال جودرز بن اشکان
دوازده سال بلاش بن اشکان سی سال این بود که
بشام رفت و بسبب کشتن یحیی جهودان را قمع کرد و دیگر

گردانید و ایشانرا آواره گردوان ذل ایشان بماند و نقوض
از بنی اسرائیل منقطع گشت بری بن جودرز بیست سال جودرز
بن بری یازده سال اردوان سی و یکسال و این اخر اشکانیان است
که اردشیر بن بابک او را هلاک کرد و الله اعلم **طبقهٔ چهارم ساسانیان**
ملک ایشان قریب چهارصد و سی و یکسال و عدد ایشان
سی و هفت اردشیر بن بابک سی سال شاپور بن اردشیر سی و
یکسال و چند ماه هرمز بن شاپور هفده سال بهرام بن بهرام
بن بهرام سیزده سال و پنج ماه هرمز بن نرسی هفده سال
و پنج ماه شاپور بن هرمز المعروف بذی الاکتاف هفتاد و
هفتاد و دو سال شاپور بن شاپور پنجسال و پنجماه بهرام بن شاپور
ذی الاکتاف یازده سال یزدجرد الاثیم بیست و یکسال
بهرام گور بن یزدجرد بیست و سه سال یزدجرد بن بهرام هژده
سال و پنجماه هرمز بن یزدجرد چند ماه فیروز بن یزدجرد
بیست و شش سال بلاش بن فیروز چهل و سه سال قباد بن
فیروز چهل سال جاماسب بن فیروز سه سال انوشیروان بن

قباد چهل و هشت سال هرمز بن انوشیروان یازده سال
پرویز بن هرمز سی و هشت سال شیرویه بن پرویز هشت ماه
اردشیر بن شیرویه یکسال و هشت ماه کسری بن قباد
یکسال و پنجماه کسری بن هرمز سه ماه توران دخت بنت کسری
پرویز یکسال و چهار ماه فرخ زاد بن خسرو پرویز شش ماه
فیروز بن جمشید شش ماه آزرمی دخت بنت پرویز
چهار ماه یزدجرد بیست سال **اردشیر بابک** او نبیرهٔ ساسان
بن بهمن بود که در روزگار اردوان خروج کرد و اصطخر
فرو گرفت بسبب آنکه پدر و مادرش آنجایگاه حاکم بود
و کردان که لشکر فرس ایشان بوده اند با وی متفق شدند
بجهت آنکه ساسان در میانهٔ ایشان می بود و نیز از ظلم
ملوک طوایف سیر شده بودند و اردوان را با دیگر ملوک
چهارگانه که جملهٔ جهان در تحت حکم آوردند یکی وی بود در
عدل و سیاست قاعده نهاد که پیش از وی ننهاده بودند
و در اوصایا و عهود داشت بغایت خوب و اثار وی گوره

اردشیر است که بتقدیم اوراجور گفتندی شهری قدیم است
و در میان اجوه افتاده است و از اسوری محکم بود و چون
اسکندر بانجا رسید عاجز شد از ستدن آن پس رودی
که از بالای آن می آید و بر سر کوه میرود در انجا انداخت
و چون آب گرد امد و ان آب انجا بتواتر میرفت و منفذ
نمی یافت جمع شد تا همچون دریای شد اردشیر مهندسان
را طلب کرد و بفرمود تا شیب آن طلب کردند و کوه را بریدند
و زیر آن آب را خالی کردند و شهر مرور اهمیاد نهادند و در انجا
عمارتهای غریب و بنیاهای عالی ساختند و ان هنوز مانده است
و شهر بردشیر که آنرا کواشیر میگویند از کرمان و اهواز
از خوزستان و جزیره از موصل و خط از بحرین از بناهای
اوست و حفر رود مرغاب وی کرده است سی سال پا
رایت پادشاهی برافراشت و چهارده سال آن بود
که حکم او در ربع مسکون نفاذ یافت **شاپور بن اردشیر**
پادشاهی بود با عدل و سخاوت و رای و شجاعت و مدت

سی و یکسال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان بسیار عمارت
کرد و از جمله شهر نیشابور بود که طهمورث بنا کرده بود و
اسکندر خراب کرده آبادان گردانید و در شعبی که از صوبی است
غاری است صورت شاپور را از سنگ تراشیده اند چنانکه
شکل ستون در میان غار ایستاده است و بر سر شعب
صورت چند کرده اند و در میان ان شهر صورتی دیگر
ساخته اند بلاد شاپور از جبل جیلویه از اعمال فارس و
جندشاپور از خوزستان و شادشاپور از سیستان ساخته
است **هرمز بن شاپور** مردی بوده است با جمال و قوت
و بها و علم و داد و دو سال پادشاهی کرد رام هرمز از خوزستان
و دسکره که میان بغداد و خوزستان بود وی ساخته است
بهرام بن هرمز چون بهرام پادشاه گشت شیوه مانی مزج
و مکرم ساخت و بخود ایشان نزدیک گردانید تا مانی واثق
شد بروی آمد او را از حبس تمام کرد تا او لا و او را جمله تا دست
آورد و علمارا نزدیک گردانیدند تا با مانی بحث کردند و ملزمش

گردانیدند و کیو اوس گشت توبه براو و بر اتش عرض
عرض کردند قبول نکرد پس بفرمود تا پوستش برون
کردند و بکاه در اکندند و پاو بخشند و ساسانیان را
بفرمود تا مصران را هلاک کردند و مذهب وی یکلی
ازین دیار گشته شد و چنین گویند که از ان در جهان مانده
است و مدت ملک او سه سال و سه ماه بود بهرام بن بهرام
مردی بغایت نیکو سیرت بوده است و از اثار وی چیزی
مشهور نیست و مدت پادشاهی وی هفده سال بوده است
بهرام بن بهرام بن بهرام او را سکانشاه گویند بسبب انکه
در زمان پدر در سجستان پادشاه بوده و مدت ملک او سیزده
سال و نیم بوده و [illegible] بخند او را نشسته بود
نرسی بن بهرام سیرتی نیکو داشت و بهم در جای بد مقام
داشت و مدت ملک وی هفت سال و نیم بود هرمز
مرد بد خلق بوده است اما مع ذلک عدل داشته است
و مقام وی نیز بجند شاپور بوده و مدت ملک او هفت سال و

پنج ماه بوده است شاپور بن هرمز المعروف بذی الاکتاف
هرمز چون وفات یافت پسر نداشت اما زنش آبستن بود
پس امر کرد اکابر و موبدان جمع شدند و تاج او از بالای
سر زن در او بخشند و مطیع وی گشتند تا زمانی که شاپور در
وجود امد و بزرگ شد وزرا بخدمتش حاضر شدند و خطوطی
که از حدود و ممالک اورده اند شکایت از تعدی و تغلب
عرب عرضه داشتند و شاپور آهنگ کرد و خلق تمام از ایشان
هلاک کرد و چندی را شانهها سوراخ کرد و در هم کشید آواره
گردانید و بیشتر چاههای ایشان انباشته کرد و چهار قوم
از ایشان که امان خواستند هر یکی را بجای فرستاد بنی
تغلبه را بجانب بحرین فرستاد و بنی عبد قیس و بنی تمیم را بهجر و
بنی دبی را بجانب عمان و حدود کرمان و بنی حنظله
بجانب اهواز و بصره و بعد از ان اهنگ روم کرد و
قسطنطین یونانی و ملک روم را ضعیف کرد و خراج
از وی بستد و باز گشت و مداین بساخت و ایران بنا کرد

و دارالملک ساخت و از آثار او فیروز شاه که از انبار گویند
بساخت و ایران بنا کرد و عکبرا و طیسفون از حدود بغداد
و شادروان شوشتر و نیشابور خراسان و چند شهر از
سجستان و چند شهر دیگر در هند بساخت و مدت ملک او
هفتاد و دو سال بود **شاپور بن شاپور** پادشاهی مشفق نیکو
خلق بوده است و مدت پنج سال و پنج ماه پادشاهی کرد پس
روزی زیر خیمه نشسته بود ریسمان خیمه گسسته شد و چوب
خیمه بر او افتاد و درگذشت **بهرام بن شاپور** ذو الاکتاف او را
کرمانشاه گویند بسبب آنکه در زمان پدر و برادر در ملک کرمان
بوده و همواره بخود مشغول بوده بتدبیر ملک نپرداختی و مدت
ملک او یازده سال بوده است **یزدجرد الاثیم** بن بهرام مردی
بوده است بد اندرون و بدمنش و دانشمند و اکابر را خوار
داشتی و بادنی بهانه استیصال مردم کردی و بیست و یک سال
پادشاهی کرد روزی اسبی بغایت نیکو بیامد و بنزدیک قصر
وی بایستاد مردمان سعی کردند تا آن اسب را بگیرند میسر نشد

یزدجرد از غایت حرص خود بیرون آمد و بنزدیک رفت
و اسب بایستاد یزدجرد وی را بگرفت و زین بخواست
و بدست خود بدان اسب نهاد خواست که پاردم
راست کند جفته بر سینه وی زد در حال او را هلاک
کرد و ناپدید گشت لاجرم عاقبت ظالمان چنین باشد
بهرام گور بن یزدجرد الاثیم یزدجرد او را بمنذر امیر عرب
سپرده بود تا او را تربیت کند چون یزدجرد درگذشت مردم از
وی بستوه آمده بودند گفتند او در میان عرب پرورش
یافته است و آداب فرس نداند کسری نامی را از اولاد
اردشیر بپادشاهی نشاندند بهرام نعمان بن منذر را با لشکر
تمام بفرستاد تا طیسفون که سرحد فرس است یغار زدند
بزرگان فرس رسول بر منذر فرستادند تا پسر را باز
گرداند منذر گفت من محکومم حکم آنست که بهرام فرماید
رسول بر بهرام آمد و با وی بگفت بهرام جواب داد که حق
ملک منست لابد طلب آن خواهم کرد رسول گفت که

صواب آنست که بسرحد آیند تا بزرگان عجم شما را به بینند بهرام و
منذر با سی هزار سوار بسرحد آمدند و امرا و معارف پیش
آمده او را خدمت کردند و از پدرش شکایت کردند و
ستمهای وی بر شمردند و گفتند ما بدین سبب دست در دیگری زده ایم
بهرام ایشان را مصدق داشت و بعدل و شفقت و مکارم
و رعایت وعده داد و بزرگان او را دعا گفتند و میان
ایشان منازعت ظاهر گشت بهرام گفت ملک از آن منست
و امروز دیگری دارد مرا او و ویرا با یکدیگر رها کنید هر که چیره
آمد ملک ویرا بود و یا تاج میان دو شیر گرسنه بنهید هر که بردارد
ملک ویرا باشد مردمان بدانستند که مردی بی نیرو و منیت و
تغیر ندادند و کسری و بهرام را حاضر کردند و تاج میان دو شیر
بنهادند کسری گفت تو بدعوی آمده پیشتر رو بهرام پیش فراز شد
شیر روی بوی نهاد بهرام بر پشت وی جست و پای
میان وی افشرد و بگرزی که داشت بسرش یک وقت
پس باز شیر دیگر حمله کرد و یک ضرب بر روی زد و با سر

بگرفت

بگرفت و پدرش بهرام دیگر نیز رد تا هلاک کرد چون کسری
این بدید بر پای وی بوسه داد و از وی عذر خواست و
همگنان کمر خدمت ببستند و پادشاهی بروی مقرر کرد ایستادند
و بعد از مدتی خاقان چین با دویست و پنجاه هزار سوار از
جیحون بگذشت و پارسیان بغایت ترسان شدند و هر چند
با بهرام میگفتند التفات نمیکرد و عشوه پیش آورد از اقارب خود سپهبد
مرد اسپهسالار از تمامت هزار سوار برگزید و برادرش نرسی را
نیابت داد و گفت من با این جماعت بآذربایجان خواهم
رفت تا آتشگاه را زیارت کنم و از آنجایگاه باز بارمینیه بشکار
روم چون باز گردم تدبیر کار را کنیم بزرگان عجم بخاقان نامه
نوشتند که بهرام بگریخت و ما محکومیم باید که بسکون آیی تا ما
مردم از نوشتن خاقان فارغ و خرم گشت و با همین
تمام می آمد بهرام رفت و زیارت آتشگاه بکرد و کلاه آن سنت
در پیش و دو روز دیگر بارمینیه رفت پس روی بگردانید و
بسوی خوارزم رفت و چون بحوالی آنجایگاه رسید خاقان

ترکانه وار بپوشیدند متحمل تمام تاختند چون یک منزل
خاقان رسید جاسوسی بفرستاد از حال و جای خاقان
تفحص کرد پس در شبانه بر سر وی شبخون برد و خود با
دویست مرد بایستاد تا چون فغان از لشکرگاه برآید
نام بهرام گور یاد کنند و طبل زنند و هر کس که از ایشان برآید
بکشند و او با جماعتی از خواص براندند و بر در خیمه در افتادند
و حاجبان که بر در نشسته بودند بکشتند و اندر خیمه رفتند
و خاقان را مست در زیر تخت یافتند سرش ببریدند و آواز
برآوردند و خلق بسیاری را بکشتند و بعضی را اسیر کردند باقیان تن
بگریختند و چون روز برآمد بهرام لشکرگاه را از اتراک
خالی دید و غنیمت فراوان یافت بشارتها باطراف فرستاد
و خود آهنگ هند کرد و پادشاه هند چون از آمدن او
آگاه شد رسول فرستاد و با وی صلح کرد و دختر خود
بزنی بوی داد و دیبل و مکران بوی تسلیم کرد بعد از آن
قصد جانب یمن و حبشه کرد و نرسی را بروم فرستاد

و هر دو مظفر باز گشتند پس روی بنخجیر نهاد و از پس گوری
بدوانید لی نک در زمین شوره ناک افتاده بود
اسب در آن برآمد فرو رفت و ناپدید گشت و مدت ملک
بهرام گور بیست و پنج سال بود **یزدجرد بن بهرام گور** پادشاه
عادل و نیکوسیرت بود و از غایت لطف و حلم که داشت
او را یزدجرد نرم خواندندی و مدت ملک او هژده سال
و پنجماه بوده است **هرمز بن یزدجرد** کوچک ترین پسران
یزدجرد بود برادر بزرگ غلبه کرد و ملک بقهر فرو گرفت
برادرش بملک هیاطله التجا کرد بعد از مدتی اندک پاد
شاهی باز ستد و هرمز را اسیر کردند **فیروز بن یزدجرد**
مردی دین دار بود و در اول عهد او قحطی عظیم ظاهر
شد مدت هفت سال خراج از خلق بینداخت و بسیار
مال از خزینه بهر کس داد و از آثار وی فیروز رام است
از اعمال ری و روشن فیروز است از جرجان و رام فیروز
از بلاد هند و شهر نو اصفهان و شاد فیروز از آذربایجان

و دیوار پنجاه فرسنگ بکشید میان ایران و توران و قصبهٔ
کام فیروز از اعمال فارس و مدت ملک او بیست و شش
سال بوده است و سبب هلاک او آن بود که در زمین ترک رفت
و ملک ترک در راه خندق ساخته بود و پنهان کرده و او
در آن افتاده هلاک شد **بلاش بن فیروز** چون بپادشاهی
بنشست برادرش قباد بگریخت و بترکستان رفت و از
خاقان مدد خواست خاقان ویرا مدد داد و با وی لشکر
گران بفرستاد چون به نیشابور رسید خبر مرگ برادر بشنید
لشکر باز گردانید و بیامد و بپادشاهی بنشست **قباد بن فیروز**
در زمان وی مزدک ظاهر شد و اباحت پدید آورد و
از امذهب عدل نام کرد و عبادت از خلق برداشت
و مردم را رخصت داد در تصرف مال و زن یکدیگر و
بدین سبب رنود بسیار بروی جمع شدند قباد از ترس تقیت
و مطیع خود گردانید و بقوت وی مال از منعمان می ستدند
و بدیگران میداد خلق از آن مضطرب شدند و از قباد متنفر

گشتند و پادشاهی برادرش جاماسب دادند و مزدک
بگریخت و با دیار بالکان رفت و خواهر قباد در الحیلها کرد
و ببلاد ترک رفت و از ایشان استمداد کرد و باز گشت
و پادشاهی باز بستد و باز در زمان وی ذو الجناح از ملوک
یمن خروج کرد و قباد از مقاومت او عاجز ماند با وی
صلح کرد و او را الحقها داد و معاونت کرد تا بلد گذشت
و بماوراء النهر رفت و از آثار وی ازخونه است و اصل
از شهر ارجانست و حلوان و بهقباد از عراق و شهر ابناک
از جرجان و خاور از دیار موصل و خند باجیت از
طبرستان و مدت چهل سال پادشاهی کرد و با والا امر
بجانب روم رفت و مظفر باز گشت و ملک به پسر خود سپرد
انوشیروان بن قباد و او عهد نامه و وصایای اردشیر پیش
نهاد و بدان کاربند شد و بوزرجمهر را وزارت داد
و با وی و با دیگران مدبران ملک در کار مزدک مشورت کرد
و رای ایشان بر آن قرار که ویرا بمکر و حیله از میان برداشتن

پس او را بنزدیک خود کرد و معزز گردانید و بلطف الجلیل
از وی تفصیل اتباع و اخوان او خواست و بهر جایگاه
نواب فرستاد تا بروز مهرجان کسان وی حاضر آیند
که آنجا باشند تا جمله را هلاک کنند روز مهرجان مزدک
اعیان ویرا بر مایده حاضر کرد و ایشان را بکشت و انو
شیروان مزدک را بکشت پس او را باز پادشاهی داد و بفرمود
آنکه هر سال بدرگاه باز آید و از آنجایگاه بازگشت و بما
ورا النهر رفت و با خاقان صلح کرد بصلح آنکه فرغانه
انوشیروان را باشد و دختر از وی بخواست و باتفاق بمحاربت
هیطله رفتند و ایشان را قهر کردند و بجانب هند و چین رفتند
و ایشان را صلح کردند و مواضع رجوع کردند و چون بازگشت
از دربند خبر آمده بود که قفجاق مستولی شده اند و دربند مختل
و خراب کرده اند و انوشیروان آهنگ ایشان کرد و ایشان را
قمع کرد و دربند معمور کرد و جمعی از لشکریان آنجایگاه بگذاشت
تا آن معمور آنگاه دارند و بفرمود تا حصنها ساختند

و پلها عمارت کردند و راهها نگاه داشتند از دزدان
و مفسدان و در ایام او سیف بن ذوالیزن از ابنای
حمیر روی آمد و استمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که سوره
الفیل در شان پدرش آمده است و مدد داد تا یمن
از ایشان مستخلص کرد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب الهاشمی صلوات الله علیه و سلام در آخر زمان
وی در وجود آمد و دران روز آتشکده ها مرده گشت و
دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری
انوشیروان بیفتاد و انوشیروان از آن متفکر شد سطیح
کاهن را بخواند و حال با وی بگفت سطیح گفت این دلیلی
در ولادت نبی عربی و استیلاء امت وی بر جمله آتشکده ها
و بعدد هر کنگره که افتاده است یکی از عجم پادشاهی کند
پس ملک از ایشان منقطع شود و از ابنای وی اومیه است
بشکل انطاکیه شهری ساخت بجنب مداین و پیوسته در بارگاه
وی چهار کرسی زرین نهاده بودی یکی برای بزرجمهر

دوم از برای قیصر سوم جای ملک چین چهارم جای ملک
قفچاق بودی و مدت ملک او چهل و هفت سال بوده است
هرمز بن انوشیروان پادشاهی بود با عدل و رای اما مردم اصیل را
نتوانستی دید و پیوسته مردمان دون را تربیت کردی
و در زمان وی شابه خان ترک بخراسان آمد و رسول بهرمز
فرستاد که عزیمت روم دارم بگو تا پلها عمارت کنند و هرمز
بهرام چوبین را که از نژاد ملوک بوده است و سپهسالار آن
لشکر بود با لشکری تمام بفرستاد و بتعجیل رفت تا ناگاه بسر
وی رسید و چند روز برابر یکدیگر نشستند و هر روز از
طرفین سواران جالش می کردند و رسولان می آمدند
و می شدند و بآخر الامر بهرام فرصتی یافت و چوبه تیری
بر سینه وی زد و او را بکشت و لشکرش تاراج داد و پسرش
بزرگ بود بیامد با لشکر تمام بهرام با وی حرب کرد و او را بقتل
آورد و غنیمت بسیار بهرمز فرستاد و عزیمت آن ساخت
که ببلاد چین رود و هرمز را این مستصوب نیفتاد و در

بهرام سخنان درشت گفت و بهرام از آن آگاهی یافت
و طمع هرمز در قتال شناخت پس اعیان لشکر را با خود
متفق گردانید بر آنکه وی پادشاه نباشد تا زمانی
که پرویز بایشان رسد پرویز را ازین حال معلوم کردند
بگریخت و با آذربایجان رفت و هرمز بجنگ بهرام فرستاد
اتفاقا شکسته شدند چون خبر بهرمز رسید اکابر قوم هرمز را
اسیر کردند و چشمهایش کور کردند و مدت ملک او یازده
سال و چهار ماه بود پرویز بن هرمز چون خبر حبس پدرش
بوی رسید باز بمداین آمد و بر تخت نشست و تاج بر سر
نهاد و از پدر عذر خواست و پدر از وی خواست تا
کینه وی باز خواهد در آن نزدیکی بهرام آهنگ وی کرد
پرویز کوچ کرد و بآب نهروان بهرام رسید و پرویز را بشکست
که طاقت بهرام نداشت کس سوی پدر فرستاد و مشورت کرد
هرمز صواب آن دید که زنان و خزاین در حصن مضبوط
گردانند و خود استمداد از ملک روم نماید پرویز بتدبیر

آن مشغول گشت و او را و خالان او بودند بندوی و بسطام و
از جملهٔ آنان بودند که هرمز را گرفته بودند و از وی
بیش رسیدند با پرویز گفتند که در غیبت ما هرمز بلجاج اگر روی
رفت بنعت بهرام چوبین را پادرود ملک را بوی سپارد صلاح
آنست که او را بکشیم پرویز هیچ جواب نداد و ایشان از خاموشی
او رضا فهم کردند هر دو برفتند و هرمز را به زه کمان بکشتند
پس پرویز با ایشان و چند سوار معدود و فرات را عبور
کردند و راه بیابان تنگ براندند تا نزدیک دیری رسیدند
و آنجایگاه فرود آمدند تا آسایش یابند که لشکر بهرام از
دور ظاهر شد بندوی با پرویز گفت که جامه و سلاح خویش
مرا ده و با بسطام و دیگر سواران برانید چون من این
لشکر را از شما باز دارم پرویز جامه بوی داد و خود رفت
بندوی بپوشید و در دیر استوار کرد و خود بر بالا رفت
چون لشکر در رسید بندوی را با آن جامه و رخت دیدند
پنداشتند که پرویز است چه در آن زمان کس را یارای

آن نبود که زینت [illegible] پادشاهان داشتی بر در آن
دیر فرود آمدند بندوی گفت که من پرویزم و دانستند که
مرا ازین جایگاه جای گریز نیست خواهم که امروز و امشب
مرا مهلت دهید تا بعبادت و استغفار مشغول گردم آنگاه
بیرون آیم اجابت کردند و روز دیگر مهلت خواست تا شبانگاه
پس بیرون آمد لشکر چون بندوی را بدیدند و از حیلت
او آگاه شدند او را نزد بهرام چوبین بردند بهرام را کشتن
او دشوار است چه خویش و اتباع بسیار داشت او را محبوس
کرد بندوی بگریخت و به آذربایجان رفت و آنجایگاه می
بود تا پرویز بروم رفت و مریم دختر قیصر را زن کرد
و لشکر تمام بستده و براه آذربایجان بازگشت و بندوی
آمد با وی و با بهرام محاربت کرد و ظفر پرویز را بود بهرام
بهزیمت بخراسان رفت و آنجایگاه ثبات گرفتن نیافت
و بترکستان رفت و مقام کرد پرویز کس نزد خاقان
فرستاد با تحفه بسیار و استدعا کرد تا بفرمود تا بی آگاهی خاقان

بهرام را بکشتند و چنین گویند که ملوک شروان از نژاد او اند
و کسری پرویز به درجه رسید از بزرگواری و جباری و
حشم و کامکاری که هیچ ملکی را مانند آن نبوده است و قریب
سی سال در پادشاهی بسر برد و بر ملوک جهان تفوق نمود
تا آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد و کوکب حشمتش از بلندی
نکبت فرو رفت و اعظم اسباب این واقعه آن بود که پیغمبر ما
صلوات الله و سلامه علیه ملوک اطراف را نامه نوشت و ایشان را
با سلام دعوت کرد نامه چون به پرویز رسید نام پیغمبر را بالای
نام خود دید نامه را بدرید خبر آن بحضرت پیغمبر صلعم رسید بر وی
دعای بد کرد و فرمود که مزق الله ملکه کما مزق کتابی و بعد
گشت و پرویز به باذان که عامل یمن بود نامه نوشت که
کس فرست تا این مرد که در تهامه دعوت پیغمبری می کند تا
باز دین خود در رود الا او را پیش من فرست باذان فیروز دیلمی
را با چند معروف دیگر فرستاد چون این حکایت در حضرت
رسول صلعم عرضه داشتند رسول فرمود که پرویز را دوش کشتند

شما این حکایت از برای که می گویند ایشان تاریخ را ضبط
کردند بعد از مدتی خبر قتل وی برسید موافق حضرت رسالت
صلعم و آن جماعت مسلمان شدند و سبب کشتن وی آن بود
که پرویز مردی بدخوی بود بزرگان را خوار داشتی و
بگناه اندک عذاب سخت فرمودی و در آخر بنیاد مصادره
و نا واجب نهاد و همگنان از وی نفور شدند و اکابر
در سر با یکدیگر مواضعه کردند و شیرویه را از فساد داشتند که
پدر را محبوس کرد و از وی راضی نشدند تا بفرمود او را
بزه کاری هلاک کردند و مدت پادشاهی وی سی و هشت سال بود
شیرویه بن پرویز چون پدر را بکشت هفده تن را از برادر
و برادرزادگان بکشت پس رنجور شده علت طاعون ظاهر شد
و او و بیشتر بزرگان عجم بدان رنج هلاک شدند و مدت
ملک او هشت ماه بوده است اردشیر بن شیرویه چون
پدرش درگذشت کسی دیگر نبود که استعداد پادشاهی
داشته باشد و او هفت ساله بود در طیسفون او را آنجا نگاه

بتخت نشاندند [illegible] بی مشورت شهرزاد و اسفهسالار
بزرگ بود و او از خشم گرفت و برفت و اردشیر را بکشت
و بپادشاهی نشست توران دخت پرویز جمعی را بگماشت
تا ناگاه او را زخم زدند و هلاک کردند و مدت ملک اردشیر
یکسال و شش ماه بود کسری بن قوبان از نسل فارس
بن ساسان بن بهمن است چون دیگری نیافتند او را
پادشاهی دادند و یکسال و پنجماه بیش نزیست کسری بن
قباد بن هرمز روزی‌ش او بترکستان بود و باتفاق اکابر
فرس پادشاهی بوی دادند و باقی عمرش بیش از سه ماه نبود
پرویز بن بهرام از نسل یزدجرد اثیم است و مادرش
از نژاد انوشیروان مدتی شش سال پادشاهی کرد توران دخت
بنت پرویز زن عاقله بود و عادله بود و در زمان وی
لشکر اسلام خروج کردند و مدت ملک یکسال و چهار ماه
بود فیروز بن جمشید از نژاد یزدجرد اثیم است و مادرش
از نژاد انوشیروان داشت و مدت شش ماه پادشاهی کرد

آزرمی

آزرمی دخت بنت پرویز زن عاقله بوده است و فرخ
اسفهسالار خراسان خواست که او را زن کند ابا کرد
و وعده داد که او را شبی بخلوت راه دهد فرخ بوعده
رفت آزرمی بفرمود تا او را بکشتند پس رستم بن فرخ
بکینه پدر آزرمی را زهر داد و مدت او چهار ماه بوده است
فرخ زاد در آن حالت که شیرویه برادران را می‌کشت وی
خورد بود بدین سبب خلاص یافت اما عقل و رای نداشت
و مدت شش ماه که بپادشاهی نشسته بود که یزدجرد
را از فارس بیاوردند و پادشاهی بوی دادند یزدجرد
شهریار بن پرویز چون شیرویه برادران را میکشت
دایه یزدجرد را بپارس آورد و بزرگان فارس او را
در اصطخر می‌پروردندش چون شنیدند که فرخ زاد در
مداین بپادشاهی نشست و استعداد ندارد و یزدجرد را
بمداین بردند و بپادشاهی نشاندند و همه اطراف مملکت
متغلبان فرو گرفته بودند و استیلا مسلمانان را بود

مدت پنج سال بمداین بود وچون سعد بن ابی وقاص قادسیه را
بگرفت رستم پسر فرخ زاد که وی فرستاده باج انوشروان
با خود جوهر نفیس فرستاده بود وخود بمداین آمد چون شنید
که رستم کشته شد ولشکر هزیمت کرد وعرب قرابتش آمدند
باصفهان برفت ومدتی آنجایگاه اقامت ساخت ماهوی
که نایب وی بود در آن طرف می بود بسبب خیانتی که کرده
بود می اندیشید وملک هیاطله گویند که خاقان را بسر وی
آورد بدان که بمعاونت می آیند تا عرب را باز دارند یزدجرد
چون بدانست که غدر خواهد کردن بگریخت ودر آسیائی
رفت آسیابان او را نشناخت وبطمع جامه وزینت وی را
وملک از ملوک عجم بکلی منقطع شد ومسلمانان را مسلم گشت
یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب واین واقعه
در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود ومدت ملک
یزدجرد بیست سال ومدت عمرش سی وپنج سال والله اعلم بالصواب
قسم سیم در ذکر خلفا وائمه اسلام رضی الله عنهم مدت ملک ایشان ششصد

وچهل وپنج سال بود وایشان سه طبقه بودند از جمله قریش
از نسل اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام وبا ایشان تا ملوک
عجم با ارفخشد بهم میرسند وپس ارفخشد بهوشنگ را گویند
ونخست شطری از احوال پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم یاد کنیم
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب علیه وآله وسلم پدران عبد
المطلب از قریش اند ومادر از اولاد یعرب بن قحطان که
بعد از سلیمان ملوک یمن بوده اند وچون پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام
را سال چهل رسید باری جل وعلا او را وحی فرستاد وبدان
مشرف گردانید واو را برسالت بجمله خلایق فرستاد وفرمود
که بیشتر اقارب خود را دعوت کنند واول کسی که بوی بگروید
از مردان اول امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب واز زنان خدیجه کبری رضی الله عنها و
بواسطه دعوت ابوبکر بسیاری از صحابه مسلمان شدند
ولکن نیارستند اظهار جماعت کردن وحضرت پیغمبر
دعا فرمود تا باری تعالی اسلام را بابوجهل یا عمر قوی

کرده اند و در حق عمر مستجاب شد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
چون مسلمان شد پیغمبر را با جماعت در مسجد در آورد و از
بکدار و قریش در خروش افتادند و قصد ایشان کردند
اما بسبب آن ابو طالب پیش قریش بود و بر همگنان مقدم
مقدم بود و حمایت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و مسلمانان
می کرد و عباس هم حلیم بود و دفع اذیت قریش می نمود
کرد پیغمبر صلعم و مسلمانان بانواع متأذی شدند تا آنکه بهجرت فرمود
و صحابه را پیشتر بمدینه فرستاد و خود از پی ایشان
رفت در سال سیزدهم از بعثت و در
مدینه اسلام ظاهر و قوی گشت و مدت ده سال آنجا بود
بزیب و آیت سیف الجهاد نازل شد و پیغمبر بنفس خود
در بیست و هفت غزا حاضر شد و در جمله مظفر آمد و در
احد اگرچه بسبب عذر منافقان نکایتی رسید و عم آن
حضرت حمزه رضی الله عنه شهید گشت اما در صدمه اول
او ظفر بود و در شرح معراج و غزوات و حالات او سخن

بسیار است و کتابهای مطول ساخته اند و اگر عمر وفا کند و
بتوفیق الهی مساعدت نماید کتابی مفرد در آن نوشته آید
انشاء الله تعالی و چون روی مبارک در نقاب کشیدند و
بجوار حق پیوست سن مبارک او شصت و سه سال بود روز دیگر
در حجره عایشه او را دفن کردند و بعضی گویند روز سیم

طبقه

اول خلفاء راشدین و ایشان شش نفر اند چهار آنند
که بیعت ایشان تمام بود و مدت خلافت ایشان سی سال
بوده است **خلیفه اول** امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه
و چون پیغمبر صلعم از حضیض الفنا باوج قدسی ارتقا نمود
انصار در دار السقیفه جمع شدند و بر سعد بن عباده اتفاق
کردند که او را امیر و پیشوا گردانند ابو بکر و عمر در مسجد حاضر
شدند چون این خبر بایشان رسید از محاربه و تهییج فتنه
اندیشه کرده برخاستند و پیش ایشان رفتند و سخن از
هر باب راندند و بالاخره بخلافت ابو بکر راضی شدند
و با وی بیعت کردند و کار خلافت بروی مقرر شد و قرار گرفت.

ومساعی او در اسلام ظاهر و جلی است و اندر زمان
وی دوازده طایفه از عرب مرتد شده بودند او کفایت
کرد و دو دیگر عمر و او لشکر بجانب فرستاد و اکثر شام گشود
و مدت خلافت وی دو سال بود **خلیفه دوم** امیر المومنین
عمر ابن الخطاب العدوی رضی الله عنه و از کفایت و سهامت
و معدلت و رای او جهانیان را معلوم و متواتر گشته است و
همگنان را مبین شده و در جهان چون وی پادشاهان
نداده اند و دین محمدی در نهایت و بدایت از دو فتوحات گرفت
و رایات اسلام در مشارق و مغارب برافراشت و تمامیت
ممالک شام و بیشتر روم بگشود و اکاسره را جمع کرد و فارس
و عراق را از ایشان مستخلص کرد و او را غلامی ازان خالد
طعنه زد و شهید کرد و مدت خلافت او ده سال و نیم بود
خلیفه سیم امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه چون
عمر را طعنه زدند شش کس بخلافت معین کردند عثمان
و علی و عبد الرحمن و طلحه و زبیر پس بر عثمان مقرر شدند

پدر وی و پدر پیغمبر پسر عمان بودند و دو دختر پیغمبر صلی الله علیه
در نکاح وی بودند و اندر زمان وی خراسان و آذر
بایجان و طبرستان و کرمان گشاده شد و مصر و حدود مغرب
و اکثر بلاد روم بستد و اول فتنه که در اسلام افتاد خروج
جمعی از مسلمانان بود بر وی و شهید کشتن وی **خلیفه چهارم**
امیر المومنین علی ابن ابی طالب الهاشمی رضی الله عنه دران روز
که عثمان کشته شد با وی بیعت کردند و اغلب مسلمانان
بر وی متفق شدند و عایشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از
وی جدا گشتند و قتل عثمان را بوی نسبت کردند و
بجانب بصره رفتند و علی رضی الله عنه از پی ایشان برفت
و محاربه کرد و عایشه را باز بمدینه آورد و طلحه و زبیر در
جنگ کشته شدند و معاویه در مطاوعت نمودن تهم
بدین عذر تمسک ساخته بود و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
و آخر الامر امیر المومنین علی رضی الله عنه بکوفه آمد و آن
جایگاه مقیم شد و معاویه باز بشام شد و آن دیار را حمله

بدست فرو گرفت و دعوی خلافت کرد پس از خوارج سه تن
اتفاق کردند تا هر یکی بجای بروند و امیر المؤمنین علی و
معاویه و عمرو بن عاص را صبحگاه بیست و هفتم شهر رمضان
المبارک هلاک کنند و ابن ملجم بیامد و علی رضی الله را زخم زد
و دیگری بشام رفته بود و معاویه را زخم زد اما کارگر نبود
و قضاء الله آن روز عمرو بن عاص بیرون نیامد و برادر زاده
را بفرستاد کشته شد و مدت خلافت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه چهار سال و نه ماه بود **سبط رسول صلعم** الحسن بن علی
رضی الله عنه چون علی رضی الله عنه کشته شد اهل عراق با حسن
بیعت کردند و معاویه بمحاربه وی برخواست و آهنگ
سوی کرد و حسن از غدر اهل عراق با وی صلح کرد و بجانب
حجاز رفت چنین گویند که اسما بنت جعده او را زهر داد
و شهید گشت **السبط الاصغر** الحسین بن علی عم چون معاویه
وفات یافت اهل عراق بیعت نامه سوی حسین فرستادند
او قصد کوفه کرد و عبید الله زیاد برادر زاده معاویه امیر

کوفه بود لشکر پیش باز وی فرستاد تا او را دستگیر کنند
او خواست که باز گردد نگذاشتند پس محاربه کردند
تا شهید شد و بکربلا مدفون است **طایفه دوم در ذکر خلفاء**
بنی امیه مدت ملک ایشان نود و چهار سال و عدد
ایشان چهارده اسامی ایشان برین موجب است معاویه
بن ابی سفیان یزید بن معاویه معاویة بن یزید مروان
بن الحکم عبد الملک بن مروان ولید بن عبد الملک سلیمان
بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز یزید بن عبد الملک هشام بن
عبد الملک ولید بن یزید سلیمان بن الولید ابراهیم بن الولید
المروان بن محمد بن مروان الحکم **معاویة بن ابی سفیان**
از دهات عرب بود و ایام ولادت در سال هشتم از عام
الفیل بود در جانب شام امیر بود اما استقامت کار و استبداد
در تدبیر ممالک اسلام مدت بیست سال یافت بعد از وفات
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه **یزید بن معاویه** چون معاویه
در گذشت یزید بر جای وی بایستاد و مدت چهار سال

پادشاهی کرد و در اواخر عهد وی عبدالله بن زبیر خروج
کرد بحجاز چون یزید درگذشت کار وی قوی شد جمله
عراق بروی اتفاق کردند و بر وی بماندند تا ایام عبد
الملک بن مروان پس او حجاج بن یوسف را بدفع او فرستاد
تا با وی محاربه کرد و او را بر آویخت معاویة بن یزید
بعد از پدرش معاویه چهل روز خلافت کرد مروان بن
الحکم چون یزید درگذشت پسرش خالد خورد بود چون
بنی امیه بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله الزبیر نگاه
داشتند نه ماه زن یزید زن وی شد و او را زهر داد
و هلاک کرد عبدالملک بن مروان چون پدرش درگذشت
اهل شام با وی بیعت کردند و او حجاج بن یوسف را بمقابله
ابن زبیر فرستاد و چون از آن فارغ شد او را بجانب
عراق و فارس فرستاد و برادرش محمد را بفارس
فرستاد و شیراز او ساخته است و مدت ملک او بیست و
یکسال بوده است ولید بن عبدالملک نه سال و چند ماه

پادشاهی کرد و در ایام او بیشتر ماوراءالنهر گشاده شد
سلیمان بن عبدالملک او را مفتاح الخیر خواندندی چه ولید
ظالم بود و در ایام او باران اندک بود و قحطی عظیم پیدا گشت
چون پادشاهی بسلیمان رسید عدل پیشه کرد و باری
تعالی باران تمام بفرستاد و فراخی در عالم ظاهر گشت و مدت
ملک او قریب دو سال و هشت ماه بود عمر بن عبدالعزیز
بن عبدالملک بعد از خلفای راشدین چون وی خلیفه
بعالم بعلم و دیانت و تقوی نبوده است و بدوستی اهل بیت
نبی صلوات الله و سلامه علیه رغبت داشتی و با ایشان تقرب
داشتی و امیرالمؤمنین علی را رضی الله عنه تعظیم کردی و از سب
وی منع کردی و مادر وی از اسباط امیرالمؤمنین عمر بود
و بود در خلافت او مدت دو سال و نیم زیست یزید بن
عبدالملک پادشاهی باجمال بود و ایام خلافت او چهار
سال بود و در اثنای آن مدت ابوعبدالله محمد بن علی بن عبدالله
بن عباس آغاز دعوت کرد و ابومسلم خراسانی را که از ابنای

ملوک فرس بست فرمود تا در خراسان او را دعوت کنند
هشام بن عبد الملک مردی صاحب رای بوده است مدت
نوزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و وفات یافت ولید بن
یزید بن عبد الملک مادرش شاه افرید دختر فیروز بن یزدجرد
بن شهریار و چون عادل و نیک سیرت بود مدت ملک او شش
ماه بود یزید بن ولید بن عبد الملک سال و سه ماه پادشاهی
کرد و آنگاه محمد بن طلحه خالد القسری او را خلع کرد دیار
بیعت کرد ابراهیم بن ولید بن عبد الملک ولی عهد برادر
بود و مدت سه ماه و چند روز پادشاهی کرد پس مروان
بر وی خروج کرد و پادشاهی از وی بستد مروان بن محمد
بن مروان الحکم از ایام ولید بن عبد الملک امیر حمص بود و چون
با وی بیعت کردند بر قرار آنگاه با اولاد عباس رضی
الله عنه بر وی خروج کردند و آفتاب دولت آل عباس طلوع
کرد و از بنی امیه غروب نمود و ابو مسلم ایشان را قتل کرد
مدت او پنج سال و دو ماه بوده است طایفه دوم خلفاء

بنی عباس عدد ایشان سی و هفت نفر و مدت خلافت ایشان
پانصد و بیست سال اسامی ایشان برین ترتیب ابو العباس
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس المنصور
ابو جعفر عبد الله بن محمد المهدی محمد بن عبد الله بن المنصور
الهادی موسی بن محمد الرشید هارون بن محمد الامین محمد بن
هارون المعتصم بالله محمد بن هارون الواثق بالله هرون بن
المعتصم المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم المستنصر بالله محمد بن
المتوکل المستعین بالله احمد بن المعتصم المعتز بالله احمد بن المتوکل
المهتدی بالله محمد بن الواثق المعتمد علی الله احمد بن المتوکل المعتضد
بالله احمد بن المتوکل المکتفی بالله علی بن احمد المقتدر بالله
احمد بن جعفر القاهر بالله محمد بن المعتضد الراضی بالله احمد
بن جعفر المتقی بالله ابراهیم بن محمد بن المعتضد المستکفی
بالله عبد الله بن علی المطیع لله فضل بن جعفر الطائع لله
عبد الکریم بن الفضل القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر
القائم بالله ابو جعفر عبد الله بن القادر المقتدی بالله ابو القاسم

عبدالله بن احمد المستظهر بالله ابو القاسم احمد بن المقتدی

المرشد بالله ابو منصور بن فضل بن المستظهر الراشد بالله ابو

جعفر بن المسترشد المتقی لامر الله ابو عبدالله بن محمد بن المستظهر

المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن المقتفی المستضیء بنور الله

حسن بن المستنجد الناصر لدین الله ابو العباس بن المستضیء

القاهر بامر الله ابو نصر بن الناصر المستنصر بالله ابو جعفر بن منصور

المستعصم بالله اخر خلفای بنی عباس است ابو العباس عبدالله

بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس سبب خلافت ایشان ان

بود که محمد بن علی داعیان بر گماشت تا پسران او ابراهیم

و بعد از و ابو العباس را دعوت کنند بیشتر اهل خراسان

بدان اتفاق کردند و مروان بن محمد او نیاز امطاوعت نکردند

پادشاه شد خلق از و نفور شدند ابو سلمه خلال که از وزرا

کوفه بود ابراهیم را از حجاز بخواند و او با دوازده تن از

اقارب روی بکوفه نهاد اتفاقا کسان مروان بوی رسیده

و او را بگرفتند و نزد مروان بردند تا او را هلاک کرد

وابو العباس با تمامت خویشان بکوفه امد و خلق بر وی

جمع شدند روز جمعه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و

ثلثین و مایه بوی بیعت کردند نماز جمعه از پی وی بگذاردند

روز دیگر ابو العباس لشکر را جمع کرد و برادرش منصور را بواسطه

فرستاد و بمحاربه قتال بن هبیره که امیر عراق بود و عم خویش

عبدالله بن علی را بجانب شام بمقاتله مروان فرستاد و

هر دو مظفر باز گشتند و مدت خلافت او چهار سال و

نه ماه بود المنصور ابو جعفر عبدالله در اخر ایام ابو العباس

بحج رفت و در مراجعت نعی برادر و عهد نامه او بخلافت

و ولی عهدی بوی داد و ابو مسلم را که صاحب دعوه ایشان بود

بتوهم عصیان که از وی داشت او را هلاک کرد و محمد و ابراهیم

که ابنا عبدالله بن حسن بن علی ابن ابی طالب رضی الله

عنهما بر وی خروج کردند و لشکر فرستاد تا ایشان را بقتل

اوردند و شهر بغداد در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد

و مدت خلافت بیست سال بود و از ایمه کبار که در عصر وی

بودند امام ابو حنیفه کوفی و امام مالک قرنی و امام سفیان
ثوری رضی الله عنهم المهدی محمد بن عباس بن المنصور چون او
جعفر بحج میرفت رنجور شد و در راه چون به بیر میمون رسید بمرد
و منزل بکه درگذشت و مهدی هادی بود اندر مکه با وی
بیعت کردند در زمان وی بجانب خراسان شخصی طاهر شد
و دعوی پادشاهی کرد و از انجایگاه بجانب خراسان
رفت و مهدی اسپهبد از خراسان را بفرستاد تا او را
هلاک کردند و حسین بن علی بن حسن العلوی از مکه دعوی
خلافت کرد و در ایام هادی کشته شد و مدت خلافت او
ده سال و چند ماه بود الهادی موسی بن محمد چون پدرش
درگذشت او بجانب جرجان بود اگاه شد ببغداد آمد و
قریب هفت سال زیست والله اعلم الرشید هارون بن محمد
چنین گویند که اندر ان شب که هادی وفات یافت با او
بیعت کردند و مامون در وجود امد و ازین سبب ان شب را
لیلة الهاشمیه گویند و اول کسی که او بیعت کرد یحیی بن خالد البرمکی

بود که از ملوک ساسان بوده است و ازان جهت وزارت
بوی داد بعد از وفات [illegible] یحیی را گشت و یحیی را
محبوس کرد و در اول [illegible] بسیاری از اکابر حجاز که با علوی
متفق بودند ببغداد آورد و ازان زمره یکی امام ابو عبدالله
محمد بن ادریس الشافعی بود و دران ایام ابو یوسف قاضی
با محمد بن الحسن والی بیت المال و شافعی رضی الله عنه چند
[illegible]ت در حضور هارون الرشید با ایشان مناظره کرد و غالب
هارون الرشید در شان وی معتقد گشت و او را
[illegible] داد و چند سال در بغداد درس گفت و از جمله ملازمان
امام احمد بن حنبل بود پس بمصر رفت و انجایگاه بجوار رحمت
حق پیوست و مدت خلافت هارون الرشید بیست و
سه سال بود و وفات او در طوس بوده الامین محمد بن هارون
الرشید او را ولی عهدی داد و مامون را به خراسان بسلطنت
فرستاد چون چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکر
تمام بحرب مامون فرستاد مامون طاهر بن الحسین را که عامل

پذیره لشکر فرستاد و با ایشان مقاتله کرد و مدت ملک او
و خلافت او چهار سال و هفت ماه بود المامون عبد الله
بن هارون الرشید افضل و اعلم خلفاء بنی العباس بود
و در فنون علوم شرع و بیشتر علوم حکمی در ایام او بزبان عربی
کردند و با سادات میلی داشت و ازین قبیل ولی عهدی بعلی
ابن موسی الرضا بن جعفر الصادق داد و بنی العباس ازان تافته
شدند و او را خلع کردند و با ابراهیم بن المهدی بیعت کردند
مامون حسن سهل السامانی را بفرستاد و ابراهیم را اسیر کرد و علی
بن موسی الرضا پیشتر وفات یافت و مدت خلافت مامون
بیست سال و پنج ماه بوده است المعتصم بالله محمد بن هارون
او را خلیفه ثمن گویند بسبب آنکه هشتم خلیفه بود از خلفای
بنی عباس و هشتم بطن و هشت سال و هشت ماه و هشت روز
خلافت کرد و قاضی القضاة در ایام او احمد بن داود بود و از
فقها اسماعیل المزنی و ربیع المرادی و امام احمد حنبل نیز در حیات
بود و معتصم بسبب آنکه میلی داشت بمذهب معتزله و معتقد حدوث القرآن

الواثق
بود او را التفات بکردی و گاه گاه امام را رنجانیدی
هرون بن المعتصم مردی بنهایت قوی بوده است چنانکه
گویند بهر دستی گوسفند نگاه داشتی تا پوست جدا گردانیدی
و مدت خلافت او پنج سال و نه ماه بوده است المتوکل علی الله
جعفر بن المعتصم مردی سنی بود و فقها و محدثان را دوست داشتی
و امام احمد در ایام او وفات یافت و بعد از چهارده سال
و نه ماه که خلافت کرد بدست صیف و حاجب ترکی بگشته
شد سبب آن که فتح خاقان را برکشید و اقطاع وصیف بوی داد کشتن
المنتصر بالله محمد بن المتوکل بن جعفر او با ترکان در
پدر همداستان بود لاجرم بعد از شش ماه برنج خناق بمرد
المستعین بالله احمد بن المتوکل چون با وی بیعت کردند برادر
خود را ابو احمد طلحة بن المتوکل بیمن و حجاز فرستاد و بعد
سه سال و سه ماه خلافت کرد و ایام او کار صفاریان بغایت
بسیار بالا این در سنه خمس و خمسین و مایتین بود و از فقهای
کبار که مانده بودند ابو علی الحسن بن محمد زعفرانی تلمید امام

شافعی و ابو القاسم انماطی تلمید مزنی و ربیع بودند المعتضد بالله
احمد بن طلحه بن المتوکل مردی بغایت محب بود چنانکه اورا
سفاح ثانی گفتندی و در اواخر ایام او اسماعیل بن احمد
السامانی خروج کرد و عمرو لیث بدست او اسیر شد و مدت
خلافت او نه سال و هفت ماه بوده است المکتفی بالله علی
بن احمد بن طلحه بغایت مردی فصیح و جمیل بود و در ایام او
محمد بن هارون در طبرستان بود خروج کرد و مکتفی با اسماعیل
سامانی نامه نوشت و او برفت و با محمد حرب کرد و محمد
بهزیمت رفت و در هزیمت بقتل آمد و مدت خلافت او
نه سال و هشت ماه بود المقتدر بالله جعفر ابن احمد در عهد
او الناصر للحق الحسن ابن علی در دیار دیلم خروج کرد و
عماد الدوله که اول ملوک دیلم است بادی بود و قاضی
ابو العباس بن شریح قاضی شیراز بود و مقتدر بدست بعضی
از خواص خود کشته شد و در کار خلافت وهن پیدا شد و مدت
او بیست و پنج سال بوده است القاهر بالله محمد بن المعتضد

...ش شهید گشت او را امام زد خلافت کردند و بعد از سالی
...م او را خلع کردند و با پسر زادهٔ مقتدر بیعت کردند الراضی
... احمد بن جعفر مدت خلافت او شش سال و ده ماه
...ده است المتقی بالله ابراهیم بن احمد قریب چهار سال
...فت بنام او بود و بعد از آن مردمان او را کشتند المستکفی بالله
...بدالله بن علی بن طلحه بادی بیعت کردند و بعد از سالی و
...ماه معز الدوله احمد بن بویه او را محبوس کرد و پسر مقتدر
...افت نشاند المطیع بالله فضل بن جعفر سی و یکسال
...ت کرد در فتنه و زحمت و بعد از آن ترکان که بنده او کان
... بودند غوغا کردند و بیکدیگر برآمدند و از آن فتنها ظاهر
... و او را خود را خلع کرده و تفویض خلافت به پسر کرد و الله اعلم
الطائع لله بن عبد الکریم بن الفضل هفده سال و نه ماه خلافت
...رد در زحمت و با خر الامر بهاء الدوله بن عضد الدوله او را
خلع کرد و با پسر عم او بیعت کرد القادر بالله احمد بن اسحاق
بن المقتدر در ایام او سلطان محمود بن سبکتگین عبد الملک سامانی

را هزیمت کرد و خراسان باستقلال فرو گرفت و خلافت
او چهل و یکسال و چهار ماه بود القایم بامر الله عبد الله بن
قادر در ایام او طغرل تکین بن میکائیل بن سلجوق خروج کرد
و در خراسان قایم بامر الله او را خلعت فرستاد و رکن
الدوله او را لقب کرد و بعد از ان بساسیری که اسپهبد
بغداد بود آهنگ قایم بامر الله کرد و او را در مخیم قریش محبوس
کرد قایم بامر الله بطغرل تکین استعانت کرد و طغرل تکین
عمید الدوله را گفت جواب مختصری که او را ذوق حاصل شود
بنویس عمید الدوله نوشت نوشت که فلنأتینهم بجنود
لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون سلطان لشکر
تمام برفت و میان واسط و کوفه جنگ کرد و بساسیری
هزیمت شد و سلطان از انجایگاه بخدمت خلیفه رفت
و با او ببغداد آمد و چون نزدیک شهر رسیدند سلطان پیاده
در رکاب خلیفه میدوید و خلیفه مبالغه میکرد و می گفت
ارکب یا رکن الدین و از ان روز باز لقب سلطان از دولت

بدین مبدل شد و مال بغداد در تصرف سلاطین آمد و مدت
خلافت او چهل و هشتماه بود المقتدی بامر الله ابو القاسم بن
جعفر خلافت او نوزده سال و هشت ماه بود و چنین
گویند که بمفاجات بمرد در روز وفات او پانزده ملک
مثل ملک ترک و هند و شبانکاره از دنیا رحلت کردند
المستظهر بالله ابو القاسم احمد بن مقتدی در ایام او دولت
آل بویه منقطع شد و شبانکاره در فارس مستولی شدند و
شرح ان بجای خود داده اید و مدت خلافت او بیست و
پنج سال بود المسترشد بالله ابو منصور بن فضل در ایام او
محمد بن محمد ملکشاه السلجوقی بغداد را حصار داد و باخر
الامر بمصالحت بازگشت و دران نزدیکی وفات یافت پس
مسترشد روی بعراق آورد و چون از دینور بازگشت بمسعود
برادر محمود رسید و میان ایشان محاربت قایم گردید
و لشکر بهزیمت شد و مسترشد اسیر گشت و در سراپرده محمود
محبوس گشت که ملاحده او را کارد زدند در ایام او محمود

بن تومرت که بعلم و تقوی داری معروف و مشهور بود از حجة
الاسلام تربیت و تعلیم یافته بود در مغرب خروج کرد و
در سنه اربع عشر و خمسمایه در سنه اربع و عشرین وفات یافت
و عبد المؤمن بن علی از اصحاب او بحکم وصایت بر کار او
قیام نمود و تمامت ممالک مغرب بستد و خلفای که
هنوز ان دیار در تصرف اولاد او مانده است و خلافت
او هفت سال و هفت ماه بوده است الراشد بالله ابو جعفر
بن مسترشد چون مسترشد اسیر گشت در بغداد با وی بیعت کردند
و در ری کینه خواستن بودند که سلطان مسعود به بغداد رفت
و شهر در حصار گرفت و بعد از چند ماه راشد با ملک موصل
بگریخت و بموصل رفت و از انجا بکاه باذربایجان شد
و بعد از ان قصد عراق کرد در راه بدست ملحدان شهید
شد و مدت خلافت او دو سال و چند ماه بود المقتفی لامر الله
ابو عبد الله محمد بن مستظهر چون راشد بگریخت مسعود
با مقتفی بیعت کرد و باز گشت و در ایام سنقر سلغری در

فارس بر ملکشاه سلجوقی خروج کرد و غزان سلطان سنجر را
اسیر کردند بواسطه آنکه غزان بسبب قحطی که بهم رسیده بود
روی بسلطان سنجر نهاده بودند و سلطان با خیل انبوه
جمع او محاصره نمود و اهل و عیال را غزان بشفاعت آورد
و هر خانه یکمن نقره قبول کرد و زیر سنجر رضا نداد آخر الامر
ظفر بجانب لشکر غزان افتاد و بسیاری از لشکر سنجر بقتل
آمد و قریب [illegible] سال لشکر غزان پادشاهی کردند و مدت
خلافت او بیست سال و چهار ماه و نیم بوده است المستنجد
بالله ابو المظفر یوسف بن المقتفی یازده سال خلافت کرد
در زمان او کار آل سلجوق ضعیف شد المستضی بنور الله
حسن بن المستنجد در زمان او دولت غوریان منقطع شد
و ملوک غور بر بلاد هند و غزنه و خوارزمشاه بر بلاد خراسان
و بندگان آل سلجوق بر عراق مستولی گشتند و مدت خلافت او
نوزده سال بود والسلام الناصر لدین الله ابو العباس احمد
بن احمد المستضی مردی دلاور دانا بود و اندر ایام دولت او

آل سلجوق درین دیار بانجام رسید و سلطان محمد بن تکش متواری
گشت و عزیمت بغداد کرد شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
قدس الله روحه برسالت بروی رفت و او سخن نشنید
و در راه برف عظیم در افتاد و بسیاری از لشکریان او هلاک
شدند و سلطان برسید و باز گشت و عنقریب چنگیز خان روی
خروج کرد ابن قصاب وزیر ناصر قصد خوزستان کرد و هلاکت
او جهل و پنج سال بود الظاهر بامر الله ابو نصر محمد بن الناصر قدر
شش ماه در خلافت مهلت یافت المستنصر بالله ابو جعفر
منصور بن الظاهر در زمان او خوارزمیان مستاصل شدند
و مغول مستولی گشت و مدت خلافت او هفده سال و هفت
ماه بوده است و جرماغون ببغداد رفت و با شرف الدین
اقبال محاربت کرد و منهزم گشت المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن
بن المستنصر از خلفای بنی عباس استعدادی بود عالم متورع
اما رای نداشت و مدت هفت سال خلافت کرد تا آنکه
هلاکو خان بجنگ او رفت و او را و اکثر اهل بغداد را

بقتل آورد و کان ذلک سنه ست و خمسین و ستمایه و از وی
پسر مانده است و در میان مغول و عجمی که او را ابن الکریه
گویند و این زمان در مصر اند قسم چهارم در ذکر اخبار سلا
طین عظام که در ایام عباسیان باستقلال در ممالک ایران پادشاهی
کردند و ایشان نه طایفه اند صفاریه سامانیه غزنویه
دیالمه سلجوقیه غوریه خوارزمیه سلغریه ملاحده
سلغریان اگرچه در فسحت مملکت مساوی ایشان نبوده
اند بسبب آنکه فارس را داشته اند که دار الملک اصلی
ایرانست و نیز در تشیید قواعد خیرات و تایید معاقد
مبرات از همکنان برگذشته و اتابک سعد بن ابو بکر بن سعد
رحمه الله که قطب دودمان است بر سر آمده است و همگنان
بر تقدم و بزرگواری او اتفاق کرده اند و نیز حقوق
رعایت و تربیت ایشان اباعن جد ثابت و لازم گشته
نخواستیم که این کتاب از مآثر ایشان خالی و معطل ماند حق
تعالی این دولت را پاینده داراد طایفه اول صفاریان
مدت ملک ایشان پنجاه سال و عدد ایشان

سه نفر یعقوب بن اللیث عمرو بن اللیث طاهر بن محمد بن
عمرو یعقوب بن اللیث او و برادرش در خدمت درهم
بن النصر می بودند در لست از شهرهای سجستان و درهم
پیوسته بغزای خوارج و کفار رفتی و از آن قبل عوام تمام
متابع وی بودند پس درهم لشکر جمع کرد و یعقوب را داد
تا بقتال عمار بن یاسر که عامل شراه بود برود یعقوب برفت
و بر وی غلبه کرد و اعمال او فرو گرفت و آنجایگاه وقف
ساخت و مردم درهم را بیفریفت تا جمله متابع وی شدند
و بدان استقلال شوکتی یافته تمامت سجستان و کرمان
و خراسان مستخلص کرد و معتمد علی الله خلیفه با رزم محمد
بن طاهر که حاکم عراق بود بفرستاد تا با وی محاربت کرد
و اتفاقاً او اسیر گشت و کار یعقوب ارتفاع گرفت
ابتدای امور ظهور او در سنه خمس و خمسین و مایتین بود و
آهنگ فارس کرد و خوزستان بگرفت و چندی شاپور
مقام ساخت و آنجایگاه در سنه خمس و ستین و مایتین وفات
یافت عمرو بن اللیث چون برادرش درگذشت بازجای

این کتاب حق مال [illegible] ولد [illegible]
هر کس [illegible] کند بلعنت [illegible]
[illegible] گرفتار

وی بایستاد و تمامت ممالک برادر در تصرف آورد تا حدی
مستولی گشت که در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در
خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی و در منتصف ربیع الآخر
سنه سبع و ثمانین و مایتین اسماعیل سامانی او را در بلخ اسیر کرد و
بخدمت المعتضد بالله فرستاد و در حبس بغداد بگرسنگی وفات
یافت چنین گویند که در اسفار مطبخ او را چهارصد شتر
کشیدندی و از آثار او مسجد عتیق شیراز است. طاهر بن محمد
بن عمرو چون عمرو اسیر گشت طاهر بگریخت و بسجستان رفت
و لشکر جمع کرد و بپارس آمد معتضد سپاه تمام بحرب وی فرستاد
طاهر از وی بگریخت و بسجستان رفت و آنجایگاه رحلت کرد
و ایام دولت صفاریان سپری شد طایفه دوم سامانیان
مدت ملک ایشان صد و دو سال و عدد ایشان ده نفر
ملک ایشان از دیار ترک تا حد هند و فارس و عراق
و مقام ایشان بخارا اسامی ایشان ابوالحسن نصر بن
احمد ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد السامانی ابو نصر احمد بن اسماعیل

نوح بن نصر عبد الملک بن نوح بن احمد منصور بن نوح
نوح بن منصور ابوالحارث منصور بن نوح عبد الملک بن
نوح المستنصر اسمعیل بن نوح السامانی الامرا ابو ابراهیم اسمعیل
بن احمد السامانی اول سامانیان که پادشاهی کرد او بود مردی
عادل صاحب رای بود پیوسته با خلفای اظهار طاعت
کردی و متابعت امور دیوان عزیز داشتی و واجب
و لازم دانستی و مدت حکومت او هفت سال بود
الامیر ابونصر احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت و تقدم
دار الخلافه مدت شش سال و سه ماه بمراسم پادشاهی قیام نمود
و بعد از آن بدست جمعی از بندگان کشته شد الامیر ابو الحسن
نصر بن احمد سی سال در عدل و راستی و نصر موالی و قهر
اعادی رایت جهانداری و پادشاهی برافراشت
پس بجام شهادت بسعادت عقبی ملتحم و منتقل گردانید
الامیر نوح بن نصر دوازده سال در جهانداری بسر برد
و ایام دولتش بسر آمد الامیر عبد الملک بن نوح مدت هفت

سال

سال و شش ماه و پانزده روز اسب مراد در میدان جهان
تاخت و بآخر الامر از اسپ در افتاد و درگذشت
الامیر منصور بن نوح ملک او مدت پانزده سال و نه ماه
بوده است الامیر نوح بن منصور امرای خراسان بروی
عاصی شدند و او نامه کرد بناصر الدین سبکتکین که
شحنه عراق بود تا سر ایشان از وی کفایت کند و قیادت
جیوش خراسان بوی داد و کان ذلک فی سنه اربع و ثمانین
و ثلثمایه بود و مدت بیست و یکسال و هفت ماه پادشاهی
کرد الامیر ابوالحارث منصور بن نوح بحکم ملکی که با پدرش
پدر محمود سبکتکین کرده بود او نیز حکومت خود بمحمود
تفویض کرد و محمود حاکم باستقلال شد و امیر ابوالحارث
بعد از یکسال و نه ماه که پادشاهی کرد بکتوزون بسر حشم
او را اسیر کرده برادرش بیعت کرد الامیر عبد الملک بن
نوح چون نوبت پادشاهی بوی رسید خواست که قیادت
خراسان از محمود سبکتکین صرف کند و از آن سبب میان ایشان

محاربه و مقاتله ظاهر گشت و عبدالملک باز منهزم ببخارا
شد و ملک ترک ایلک خان روی بخروج کرد و مسلط گشت
و ممالک او در ماوراء النهر مدتی فرو گرفت الامیر المنتصر
اسمعیل بن نوح بن عبدالملک اسیر گشت او بگریخت و
بخراسان آمد و از آنجایگاه بجرجان و ری رفت و باز
بخوارزم رفت و از هیچ آفریده بوی وفا بمشام آن مظلوم
نرسید بملکی رنج و زحمت یافت و سلطان وی سپرد الفاق
بشی بخانهٔ ابن بهیج الاعرابی فرود آمد آنجایگاه او را هلاک
کرد طایفه غزنیان عدد ایشان دوازده نفر مملکت ایشان
صد و شصت و یکسال اگرچه ابتدای دولت غزنیان در اثنای
ایام دیالمه بوده است اما چون ایشان از موالی سامانیان بودند
و ان الموالی القوم منهم نخواستیم که ذکر ایشان از ذکر
گسسته شود فهذا اسماؤهم محمود بن سبکتکین مسعود بن محمود
محمد بن محمود مودود بن مسعود بن ابراهیم ارسلانشاه
بن مسعود بهرامشاه بن مسعود خسروشاه بن بهرامشاه

السلطان

السلطان یمین الدوله محمود سبکتکین در سنه سبع و ثمانین
و ثلثمائه ناصرالدین سبکتکین وفات یافت و قیادت
جیوش بحکم وراثت و تفویض نوح بن منصور رو قرار
گرفت و چون عبدالملک از وی منهزم شد قوتی و
شوکتی تمام یافت و ولایت خراسان و سجستان مستقل شد
و از دار الخلافه بتشریف و عهدنامه محظوظ گشت و سلطان
لقب یافت و بعد از آن بجهتی استغاثتی که از ظلم اولاد فخر
الدوله دیلمی بوی رسید آهنگ عراق و جرجان کرد و از ایشان
استخلاص جست و بجانب هند رفت بسیاری از قلاع
بلاد ایشان بگشود و بتکدها خراب کرد و آخر الامر اسرائیل
بن سلیمان بن سلجوق را از ماوراء النهر بسبب مخافتی که از کثرت
ایشان داشت او را بقلعه کالنجار از زمین هند فرستاد
و آنجایگاه بمرد و سبب خروج ایشان و سبب ضعف و مرض
او بود و در سنه عشرین و اربعمائه وفات یافت السلطان مسعود
بن محمود سلطان محمود وصیت کرده بود که سلطنت خراسان

وعراق مسعود را باشد و ملک هند و غزنه محمد را مسعود از
برادرش التماس کرد تا او را در خطبه شریک گرداند محمد آهنگ
بکرد پس مسعود آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف
بن سبکتگین محمد را اسیر کرد و بقلعه بلباد فرستاد چون پس مسعود
رسید یوسف را نیز محبوس گردانید و تمامت ممالک پدر را
در حکم خود آورد و بانواع در آن تصرف نمود و در ایام
آل سلجوق ار جیحون بگذشتند و بخراسان آمدند و
مسعود را با این طایفه چند نوبت محاربت و مصالحه افتاد
و در آخر الامر در سنه اثنین و ثلثین و اربعمائه منهزم گشت
و روی بغزنه نهاد و محمد در ایام اشتغال او خلاصی و استقلال
یافته بود چون مسعود بغزنه رسید محمد او را بقلعه فرستاد
و پسرش احمد بن محمد بقلعه رفت و او را هلاک کرد و کان
ذلک سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه **السلطان محمد بن محمود**
قریب چهارده سال بعد از پدر در ممالک و ولایت غزنه پاد
شاهی کرد و قد جری ما جری علیه چون برادرش را بقتل آورد

مودود بن مسعود آهنگ او کرد و غالب آمد و بقصاص
پدر او را با تمامت اولاد بقتل آورد **السلطان ابو**
الفتح بن مودود بن مسعود چون از قصاص فارغ شد و نه
هفت سال در ولایت عجم تصرف نمود چون بسنه احدی و
اربعین و اربعمائه رسید روی در نقاب خاک کشید **السلطان**
مسعود بن مودود چون پدرش رحلت کرد او طفل بود
چند روز بپادشاهی باسم او موسوم بود پس اکابر مملکت و
ارکان دولت برغم او اتفاق کردند و تاج شاهی بر سر او نهادند
السلطان علی بن مسعود چون نوبت پادشاهی بوی رسید عبد
الرشید بن محمود که سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت و
لشکر جمع کرد و علی از وی منهزم شد و تمامت ملک خود را
مسلم گردانید **السلطان عبد الرشید** قریب هشت سال
رایت پادشاهی برافراشت و در سنه خمس و اربع مایه
وفات یافت **السلطان ابو المظفر** ابراهیم بن مسعود ایام
دولت او از سنه خمسین و اربعمایه تا سنه اثنین و تسعین متمادی

کشت و هیچ خانه خود را بنا نکرد الا که مسجدی یا مدرسه برای خدای
عز و جل انشاد کرد السلطان ابو المظفر ابراهیم بن مسعود
مدت سانزده سال بر اسم پادشاهی قیام نمود و در سنه
ثمان و خمسمایه از جهان رحلت کرد السلطان ارسلان
شاه بن مسعود بر سبیل وراثت زمام مملکت در قبضه خود
گرفت و برادرش بهرامشاه بگریخت و التجا بسلطان سنجر
برد که پسر خال وی بود بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلان
محاربت کرد و نصرت یافت و ارسلان بهزیمت رفت
و سنجر بهرامشاه را بتخت نشاند و باز بخراسان رفت پس
ارسلان رجعت کرد و بهرامشاه از وی بگریخت دیگر بار
بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر تمام بستد و بغزنه رفت و
بر ارسلان مسلط گشت و او را هلاک کرد و در سنه
اثنی عشر و خمسمایه السلطان بهرامشاه بن مسعود علاء الدین
بن حسین که اول ملک غور است روی بخروج کرد بغزنه
و بهرامشاه از وی بگریخت و او برادر خویش سیف الدین

را بر تخت نشاند و در شهر بگذاشت و این خبر بعلاء الدین
رسید بغایت ازان تافته شد با لشکر انبوه عزیمت کرد
پیش از رسیدن بهرامشاه درگذشت السلطان خسروشاه
چون پدرش درگذشت پسر او خسروشاه بگریخت و بدیار
هند رفت و علاء الدین غزنه را غارت کرد و خلقی بسیار
بقتل آورد طایفه سیم غوریه پسران برادر او غیاث الدین
ابو الفتح محمد و شهاب الدین ابو المظفر ابنا سام بن الحسین آن
جایگاه بداشت و ایشان بانواع حیل خسروشاه را از جود
ایمن کردند ناگاه او را دستگیر کردند و بقلعه فرستادند
و تمامت ممالک غزنیان مستخلص و مصفی کردند و در شهر دهلی
اقامت کردند و خسروشاه در سنه خمس و خمسین و خمسمایه وفات
یافت و امید از دور کار غزنیان منقطع شد و بعد از مدتی
غیاث الدین درگذشت و تمامت ممالک باستیلاء و انفراد
در تصرف شهاب الدین ماند تا ایام سلطنت سلطان محمد
تکش که او را ملاحده در راه کارد زدند پس سلطان

[illegible]

شمس الدین ایلتمش که از موالی او بود قایم مقام گشت و
سلطنت هند اورا مسلم شد تا این ایام را ولاد او معمور ماند
واز غوریان پیش ازین سه طایفه یافتیم نفر علاء الدین و غیاث
الدین و شهاب الدین **طایفه چهارم دیلمیان** عدد ایشان
جمله پانزده نفر مدت ملک ایشان صد و بیست و شش سال
اسامی ایشان برین وجه است الامیر عماد الدوله ابو الحسن
علی بن بویه الدیلمی امیر رکن الدوله ابو علی الحسن بن بویه الدیلمی
الامیر معز الدوله ابو الحسن احمد الامیر عضد الدوله فیروز خسرو
بن الحسن موید الدوله ابو منصور بن رکن الدوله الامیر
فخر الدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله امیر شرف الدوله
ابو الفوارس شیرزید بن عضد الدوله صمصام الدوله بن
کالنجار المرزبان بهاء الدوله خسرو بن فیروز بن عضد الدوله
السلطان الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله عماد دین الله
عز الملوک بن کالنجار المرزبان ملک الرحیم ابو نصر خسرو بن
فیروز بن عز الملوک الملک ابو منصور فولادستون ابو علی بن

الملوک **الامیر عماد الدوله** ابو الحسن علی بن بویه
او بخدمت ناصر الحق مشغول بودی چون
گشت عماد الدوله بگریخت و بخراسان شد و
ی او شوکت ترسناک شد خواست تا او را محبوس
دوله ازان آگاه شد از وی بگریخت و بجانب
مد و الی آنجایگاه مظفر بن یاقوت او را بخود
د الدوله چون معتمدی و ملاذی نیافت بضرورت
یستاد و مظفر اسیر گشت و اصفهان او را مسلم
ر یاقوت رسید و او از شیراز لشکری جمع
عماد الدوله آورد و با وی محاربه کرد و منهزم
الدوله از پی او بپارس آمد و از آنجایگاه
رفت و جمله را بکشود و زیر مال معامله بغداد در
او در آمد و در خطبه بغداد در دعای خلیفه او را
و معز الدوله آنجا بگذاشت و رکن الدوله
ری و اصفهان فرستاد و خود در شیراز اقامت

کرد و انجایگاه وفات یافت و صابی در کتاب تاجی آورده
است که ایشان از نژاد بهرام گور اند و در بدو اسلام
پدران ایشان بگریختند و بجیلان رفتند و مدت امارت
او شانزده سال بود والسلام الامیر رکن الدوله ابو الحسن
بن بویه چون عماد الدوله وفات یافت او پادشاه شیراز
امد و مدتی انجایگاه بود پس مملکت بر پسران قسمت کرد
و فارس بعضد الدوله داد و اصفهان و قم و ابهر و زنجان و
قزوین بموید الدوله و همدان و دینور و مضافات آن بفخر
الدوله و پسر کوچکتر از همه امیر ابو العباس را بعضد الدوله
سپرد و بری شد و انجایگاه وفات یافت و مدت امارت
او بیست و هشت سال بود الامیر معز الدوله ابو الحسن احمد از
طرف برادر در جانب بغداد حاکم بود و از انجایگاه عزیمت
مصر و شام کرد و در ایام رکن الدوله بماند الامیر عضد الدوله
ابو شجاع فیروز نور حدقه و زیور حدیقه آل بویه بوده است
و هیچ کس از ملوک جهان در علم و هنر پایه وی نداشت و

ماثر و مناقب وی بسیار معروفست و از اثار وی دار
الشفاء بغداد است و دار الشفاء شیراز و مشهد مقدس
حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در حدود
کوفه چون از عمارت مشهد مطهر امیر المومنین فارغ شد
از انجا مراجعت کرد نوبت دیگر که بزیارت امد نظر او
بر مشهد مقدس افتاد این بیت در بدیهه از طبع مبارک
خود فرموده است هذه الابیات علیک سلام الله یا اشرف الوری
اتیناک وقد اخنت کما بنا الکری اتیناک غرقی فی الذنوب و کلنا
ضیوفک للاضیاف تستوجب القری و انت خلیف المکرمات ولن تری
ببابک محروم و حاشاک ان تری و بندی که بر رود کر ساخته
که در جهان نظیر او نیست و از قبله شیراز شهری نفایس
خوش بنا کرد و امروز آن شهر مزرعه ایست و ازاسوق الامیر
خوانند و چون عز الدوله بختیار بن معز الدوله کشته شد
عضد الدوله بجانب بغداد رفت و پسران او را جلا کرد و فت
الاعاد الدوله ابو اسحق و امیر طاهر شام و مصر بود بند

والصوب داشتند و بعد از ان بغداد با ولادش افتاد
و وفات او ببغداد بود و قبر او بمشهد کوفه است و از معاصران
او قاضی ابوبکر باقلانی و شیخ الشیوخ ابوعبدالله خفیف و فقیه حنفی
ابوبکر الصیادی و استاد العلما ابوعلی النسوی و مدت ملک او
سی و چهار سال بود و در ایام پدر باصفهان می بود چون
پدرش درگذشت بوی رسید و بجای پدر نشست و هفت
سال و شش ماه زیست و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی
قابوس که والی طبرستان و قهستان بود محاربات رفت و در حمله
ظفر او را بود فخر الدوله ابوالحسن علی بن رکن الدوله بر
مقتضای وصیت پدر بهمدان می بود پس موید الدوله معا
ضدت عضد الدوله او را اخراج کرد و به نیشابور رفت چون
موید الدوله نماند صاحب اسمعیل بن عباد نامه بوی نوشت
و باز گشت و متصرفات خود و از ان موید در تحت تصرف
خود آورده و سیزده سال و یازده ماه دیگر در امارت زیست
و از وی سه پسر ماند مجد الدوله ابوطالب رستم و شمس الدوله و

ابوطاهر محمد و عز الدوله ابوشجاع و مجد الدوله باز جای وی
ایستاد و سلطان محمود بن سبکتکین بروی مستولی گشت و
ممالک او را مستخلص کرد شرف الدوله ابوالفوارس زید بن
بن عضد الدوله چون پدرش درگذشت بکرمان بود چون
اگاه شد بشیراز تاخت و از انجا ببغداد شد و تمامت
ملک پدر در تحت تصرف در آورد و این حال در زمان
الطائع لله بود و مدت شش سال پادشاهی کرد صمصام الدوله
ابن کالیجار المرزبان او را ولی عهدی داده بود و بعد از پدر
مدت شش ماه امیر بغداد بود و بعد از ان چون شرف الدوله
ببغداد رفت امارت بوی باز رفت و با شرف الدوله باز
بشیراز آمد و چون شرف الدوله وفات یافت با او بیعت
کردند و نه ماه پادشاهی کردند و بعد از ان ابوالقاسم و ابو
نصر پسران عز الدوله بروی خروج کردند و او را هزیمت کرد
وند و دمان از نواحی بغداد کشته شد بهاء الدوله خره
بن فیروز شاه بن عضد الدوله ولی عهد شرف الدوله بود و تا



صمصام الدوله زنده بود و او در بغداد امیر بود وفات در ما
شهنشاه قوام الدین لقبش فرمود بیست و چهار سال و ماه
پادشاهی کرد السلطان الدوله ابوشجاع بن بهاء الدین الدوله
ولی عهد پدر بود و مدت دوازده سال و چهار ماه پادشاهی
کرد و برادرش قوام الدین ابوالفوارس پس سر زد در زمان
او بود که خروج کرد و ظفر نیافت شرف الدوله ابوالحسن
بن بهاء الدوله چون سلطان الدوله از بغداد باز گشت
قادر بالله امیری بوی داد و مدت پنج سال و دو ماه امیری
کرد و به بغداد وفات یافت عماد دین الله عز الملوک بن
کالیجار المرزبان ابن سلطان الدوله چون سلطان الدوله
نماند میان او و عمش جلال الدوله ابوطاهر قهر و تجارب
افتاد قریب چهارده سال و کارش استقامتی نداشت
و بعد از آن صلح کردند و از دار الخلافه او را خلعت و لوا
فرمودند و در صفر سنه ثلث و اربعمائه شبانکاره اسماعیل
که از نژاد منوچهر بود و گویند که از اسباط اردشیر بن بابک

بود و پیشتر از اسلام در اصفهان و فارس بودند در سوگشت
و ظهور اسلام کوفیه گشتند و بصفات ستوربانان در دشت
ارزن مقام داشتند با باباش فراش والی اصفهان بحکم بخشند
و بدار الجبر در رفتند و آنجا مقام کردند و محمد بن یحیی که مهتر ایشان
بود آن بدست فرو گرفت و پنج نوبت زد و کار دیلم مختل
گشت و از دست او انتزاع نشانیت کرد و هنوز آن گوره
از فارس از اولاد او دارند ملک الرحیم ابونصر فولاد ستون
الملک ابوسعد خسروشاه ابنای عز الملوک میان ایشان اگر
محاربات و مصالحات رفت و بآخر الامر ابوسعد بغدر
کشته شد و فارس بر منصور قرار گرفت پس مادرش او را
بدان داشت تا صاحب عادل ابومنصور بهرام بن مافنه
را هلاک کرد فضل ابن الحسن که او را فضلویه شبانکاره گویند
اصفهسالار صاحب بود بر منصور کرد و او را بگرفتند و بقلعه
باز داشتند تا بمرد و ملک دیالمه بر افتاد و فضلویه در سنه
ثمان و اربعین و اربعمائه فارس فرو گرفت و بهر کوشش

شبانکاره مثل ابو سعد بن محمد و امیر مسعودی بگماشت پس نادرد
ملک سلجوقی از کرمان بپارس آمد و میان او و شبانکاره
جنگ قایم گشت و پارس ازان خراب شد و فضلویه بگریخت
و بخدمت الب ارسلان رفت و بوی التجا کرد و فارس ازو
بضمان بستد و باز عاصی شد و بار قلعه نشست و نظام ملک
او را حصار داد و اسیرش کرد و بقلعه اصطخر محبوس نمود
و آنجا بگاه خواست که بگریزد حاکم قلعه آگاه شد و او را بکشت
ابو علی خسرو بن عز الملوک از اکابر دیالمه او مانده بود و از
سلاطین راضی شدند و انجه نوبندجان بحکم بکلی بوی دادند
سلطان نوبندجان بوی داد و هر گاه که نزد سلطان
شدی بجنب خودش نو تر جیش کردی و در سنه سبع
و ثمانین و ستمایه وفات یافت و تلک الایام نداولها
بین الناس و ما یعقلها الا العالمون طایفه پنجم سلجوقیان
مدت ملک ایشان ششصد و شصت سال و عدد ایشان
سیزده نفر السلطان رکن الدین ابو طالب طغرل بیک محمد بن

میکائیل سلجوق السلطان عز الدین ابو شجاع الب ارسلان
السلطان معز الدین ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان
السلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه
السلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه السلطان
معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه السلطان مغیث الدین
ابو القاسم محمود بن محمد السلطان رکن الدین ابو طالب طغرل
بن محمد السلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن محمود السلطان
معز الدین ابو الحارث سلیمانشاه بن محمد بن محمود السلطان
رکن الدین ارسلانشاه بن طغرل بن محمد السلطان غیاث
الدین محمد ابو الفتح مسعود بن محمد السلطان مغیث الدین ابو
الفتح ملکشاه بن محمد بن محمود السلطان رکن الدین
ابو طالب طغرل بیک بن محمد بن میکائیل اول سلاطین
این دوده است و مقام او در همدان و در رمضان سنه
خمس و خمسین و اربعمایه بر دری وفات یافت و مدت ملکش
بیست و شش سال بود السلطان عز الدین ابو شجاع الب

ارسلان بن محمد بن جغر مردی بغایت مهیب و تمام قد بوده است
و همه جهان تاختن کرده و با قسطونیه بفارس آمد و فارس
بستد و با دوازده هزار سوار با ارمانوس ملک روم رسید و او سیصد هزار
سوار داشت و غالب شد بروی و هزیمت کرد و ارمانوس
اسیر گشت بدست غلام رومی که بغایت حقیر بود چنانکه عارض
تو وقتی عرض لشکر نام او نمی نوشت و سعد الدوله شحنهٔ بغداد
گفت باشد که او ملک روم بگیرد حقیر آنکه هزار دینار هر روز
بدهد امانش داد و در آخر عهد روی بماورالنهر نهاد و حصار
قلعهٔ برم داد و بستد و کوتوال بیاوردند و با وی تشخص بود
سلطان از وی استفسار میکرد راست نمی گفت سلطان
فرمود تا سیاستش کنند پس وی کاردی برکشید و آهنگ
سلطان کرد غلامان قصد کردند تا او را بکشند سلطان
بسبب آنکه بر تیر انداختن خود اعتماد داشت ایشان را
منع کرد و تیر خطا کرد و آن مرد در رسید و سلطان را زخم زد بدان
هلاک گشت و مدت ملکش سیزده سال بود السلطان ابوالفتح

ملکشاه بن الب ارسلان بختی موافق و روزگاری مساعد داشت
و بیشتر ممالک عالم در تحت تصرف او بود تا غایتی که گویند
نظام الملک حسن وزیر او بود و در خدمت سلطان ملکشاه از
سمرقند و امیر کردن خان برات ملاحان جیحون بانطاکیه حوالت
کرد و مدت بیست سال بکامرانی و جهانداری بسر برد و از
صنادید ائمه که در عهد وی بودند امام الحرمین ابوالمعالی
عبد الملک جوینی بود السلطان رکن الدین ابوالفوارس
برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود و میان او و برادرانش
محمد و محمود محاربات رفته بود و محمود در زمان وی با اجل درگذشت
و محمد پس از وی پادشاهی کرد و درین زمان که ایشان بمخاصمت
مشغول بودند ملاحده نیرو گرفتند و حسن صباح و اعیان
برکاشت و عبد الملک بن عطاش را باصفهان فرستاد
و خلق بسیار را گمراه کرد و بعلت ادبی برکشاه باصفهان
رفت و حامیان و قلعهٔ الموت فرو گرفت و مدت ملک برکیا
رق درگذشت خلیفه مستظهر بالله بن ملکشاه دوازده سال

۵۱

بوده است السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه چون ب
رکیارق درگذشت خلیفه مستظهر بالله مسجد جامع هرات او
ساخته است بواسطه ایام او خراب شده بود غیاث
الدین غوری در زمان دولت خود پنجاه روز در مسجد مذکور با
اکابر و اشراف هری متوطن شد سعی جمیل بجای آورد آنچه
هرجا خراب شده بود محکم و بهتر از وضع اول کرد سلطان
سنجر که در مرو کهنه مدفون است برادر خورد او بوده سلطنت محمد
مقرر شد و آهنگ بغداد کرد و بعزم مقاتله ایاز و صدقه
که از موالی پدرش بودند از طریق اطاعت انحراف نموده بودند
و میان ایشان مصافهای سخت رفت و از بالای لشکرگاه
ایاز دخانی بشکل اژدهای پیدا گشت و صدقه در جنگ کشته
شد و چون از انجا بلشکرگاه مراجعت کرد بحصار شاه دز نشست
تا عبدالملک بن عطاش را فرمود آوردند و بخواری در اصفهان
بگردانید آنگاه او را هلاک کرد و مدت ملک او سیزده
سال بود السلطان معز الدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه

مدت

مدت بیست سال در ایام برادران پادشاه خراسان بود
و بعد از وفات محمد چهل سال سلطنت کرد و در خراسان
اقامت ساخت و مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بروی
خروج کرد و منهزم گشت و بعد ازان بار دیگر تجدد منش امرد
عذر خواست که بازگردد و سلطان نیابت خویش در عراق
بوی داد و در ایام او حشم غزان از جیحون بگذشتند
حشم سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان چند نوبت
فرمود تا بازگردند و ایشان بشرط خراجی زیادت میشدند
و سلطان امان میداد و باخر الامر سلطان را ازان داشتند
تا روی بدیشان آورد و غزان زنان و اطفال در پیش
گرفتند و تضرع کنان در پیش آمدند و تقریر کردند که از هر خانه
منی نقره بدهند سلطان خواست که بازگردد امرای عجم
نگذاشت غزان چون نومید گشتند بکوشیدند و سلطان را
اسیر کردند و روی بخراسان و کرمان نهادند شهرها خراب
کردند و خلقی بیشمار بقتل آوردند مثل امام محمد یحیی بلمید

امام غزالی که افضل عالم بود بشکنجه بکشتند و چون به بلخ
رسیدند جمعی از ممالیک سلطان که با غزان در ساخته بودند
موکلان سلطان را بفریفتند و روزی بسبیل شکار بر لب
جیحون می تاختند چون بحد ترمد رسید در کشتی نشستند و
بگذشتند و بقلعه ترمد شتافتند و انجا بکاه درگذشت
و غزان بحدود فارس و کرمان آمدند و امرای ایشان روی
بحوالی شبانکاره بشکار رفتند و ملک شبانکاره ایشان را
کمین کرده بود ایشان را خالی یافت و جمله را هلاک کرد السلطان
مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد چهار سال در عراق
نایب سلطان سنجر بود بعد از ان درگذشت السلطان
رکن الدین ابوطالب طغرل بن محمد قایم مقام پدر بود از سابات
عم او السلطان غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر
هفده سال سلطنت عراق کرد و در ایام او وقایع بسیار بود
و عزیز سلطان خروج کرد و میان او و میان برادرش
محاربات رفت و موالی و نواب ایشان در هر جای دم استقلال

زدند مثل اتابک ایلدکز در آذربایجان و اتابک پهلوان در
عراق و سلغریان بر ملکشاه که برادرزاده وی بود خروج
کردند در فارس پس السلطان مغیث الدین ابو الفتح ملکشاه
بن محمد بن محمود سلطان مسعود بن ملکشاه و برادرش محمد را
و برادرش با اتابک بوزابه و تاج الدین وزیر بفارس فرستاد
چون سلطان مسعود بغداد بود بوزابه ایشان را باصفهان آورد و آن محمد را
بر تخت نشاند و پنج نوبت زد و سلطان آهنگ ایشان
کرد و بوزابه بعقب وی شد با لشکری و شکسته شد و سلطان
زادگان باز بفارس آمدند و سلغریان خروج کردند
و ازیشان بگریختند چون عمش نماند باز بر جای وی نشست و اعتماد
با امیران نمی کرد بعد از چهار ماه متفق شدند و قصد قتلش
کردند و موکلی بر گماشتند و او را هلاک کردند السلطان غیاث
الدین ابو شجاع محمد بن محمود چون سلطان محمد درگذشت
امرا چند روز مشورت کردند و بر وی اتفاق کردند و کس
فرستادند و او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشست و

استمالت ایلدگز را که سلطان تربیت او بود و ولی عهدی داد
و همه روزه بعشرت مشغول گشت و از مردمان نفور
گشته بود بعد از شش ماه او را بگرفتند و بقلعهٔ علاء الدوله
فرستادند و ارسلان را از آذربایجان بخواندند و بر تخت نشاندند
یازده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و در همدان وفات
یافت السلطان معز الدین ابو الحارث سلیمان شاه بن محمد
بن محمود چون برادرش را محبوس کردند او از خراسان بیامد
و بپادشاهی بنشست و ملکشاه او را از شهر همدان بکوشک
فرستاد و از آنجایگاه بگریخت و بخوزستان رفت و آنجایگاه
می بود تا محمد وفات یافت و سلیمان شاه بر تخت نشست و
روی بخروج کرد و باصفهان آمد و آنجایگاه فرو رفت و
پادشاهی محمد هفت سال بود السلطان رکن الدین ارسلان
طغرل بن محمد کودک بود که پدرش درگذشت و نوبت سلطنت
بوی رسید و اتابک محمد بن ایلدگز حاکم بود و جملگی امور در قبضه
تصرف وی بود چون وفات یافت اساس کار سلطنت

منهدم

منهدم گشت و امرا بهم برآمدند و برادرش اتابک قزل ارسلان
بن ایلدگز بعراق آمد و بر سریر سلطنت بنشست و بعد از
چند روز شبی از شهبار دست چند فدایی کشته شد و سلطان
طغرل از خشم اتابک خشم در رنج بود و از برای دفع ایشان
مکاتبات بسلطان خوارزمشاه می نوشت و استعانت
می خواست و درین میانه لشکر انبوه بود در روی فرود آمدند
و سلطان با چند کس معدود در روی بایشان نهاد و خود را
در میان ایشان انداخت و خود از سر برگرفت و نام
و نسب خود میخواند و جنگ می کرد تا پیرامن وی فرا
گرفتند و او را بزاری زار بکشتند و ملک آل سلجوق درین
دیار سپری شد اما سلطنت روم برایشان مقرر است و
این زمان در تصرف نبیرگان سلطان علاء الدین قلج
ارسلان بن سلیمان بن قتلمش است والسلام طایفهٔ ششم ملوک
قهستان که ایشان را ملاحده گویند مدت ملک ایشان صد و
هشتاد و یکسال ابتدای ایشان از اوایل رجب سنه ثلث

و ثمانین واربعمائه

و ثمانین وار بعمائه و آوان شوال سنه تسع و خمسین و ستمایه
عدد ایشان هشت نفر بدین موجب حسن بن علی
بن محمد الصباح الحمیری کیا بزرگ امید محمد بن بزرگ امید
حسن بن محمد بن یحیی محمود بن الحسن جلال الدین حسن بن
محمد بن حسن نو مسلمان علاء الدین محمد حسن رکن الدین
خوارزمشاه حسن بن علی بن محمد الصباح الحمیری ظاهرا سمت
ورع و صلاح داشتی و همواره قواعد شرع را محافظت کردی
و بر حدود و حقوق آن قیام نمودی و پسر خود را بتهمت
خمر خوردن هلاک کرد و از شیعه اسماعیل بن جعفر الصادق
بود و مر اولاد را دعوت کردی و مذهب اهل التعلیم
داشت و مظهر کار او در قلعه الموت بود و بیشتر اهل آنجا
بقول او فریفته شدند و او را بر خود حاکم کردند و بیشتر
قلاع قهستان بگشود و مستنصر اسماعیل از مصر او را عهد نامه
و ولایت فرستاد و سی و پنج سال پادشاهی کرد و در ربیع الآخر
سنه ثمان و عشر و خمسمایه وفات یافت کیا بزرگ امید

مردی از دیالمه بوده است و در ایام او لشکرکش بود
و چون حسن را در کار بانجام رسید او را ولی عهد کرد و
در رعایت شرع مجید خود و مدت چهارده سال پادشاهی
کرد و در آخر جمادی الاول سنه اثنین و ثلثین و خمسمایه
وفات یافت محمد بن بزرگ امید بحکم وصایت پدر پادشاهی
یافت و قایم مقام او گشت و او را پسری بود حسن
نام و بغایت بد اعتقاد بود و در نهانی پدر بمناهی مشغول شدی
و قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و سخنهای بی غرض گفتی
و دعوی امامت کردی پس پدرش آگاه شد مردمان را جمع کرد
و گفت که حسن پسر منست و ما دیلمیم و امام نیستیم و هر که اعتقاد
امامت او دارد کافر است و او را محبوس کرد و مردم را بوی
راه ندادی و در ربیع الآخر سنه سبع و خمسمایه وفات یافت
حسن بن محمد بن یحیی چون پدرش در گذشت بجای پدر
نشست و بنیاد الحاد نهاد و در هفدهم رمضان
سنه تسع و تسعین و خمسمایه مردم را جمع کرد و نماز عید بگذارد

٥٦

وخطبه کرد و نامه بیرون آورد که امام مخفی این نامه بمن
نوشته است و تکلیف از خلق برداشته است و در ربیع الاول
سنه سبع وستمایه درگذشت محمد بن الحسن طریقه پدر را داشت
و در الحاد متابعت هوای ورزید جلال الدین حسن بن محمد
نومسلمان او را نومسلمان از آن لقب کردند که الحاد
را بگذاشت و از جادهٔ شرع و شریعت تجاوز نکرد و اعتقاد
خود را بدار الخلافه باز نمود و در محاربه برکرخ با سلطان جلال
الدین رفیق بود و در رمضان سنه ثمان و عشرون وستمایه
وفات یافت والله اعلم علاء الدین محمد بن حسن در اکثر اوقات
منزوی بودی و در مسجد جامع حاضر نشستی و گاه گوسفند چرانیدی
و شخص دیلمی که علی الدوام ملازمت او می نمود در
آخر سنه ثلاث و خمسین وستمایه او را بقتل آوردند و در ایام
او چو ماجون بقهستان آمد و او را در حصار کرد رکن الدین
خوارزمشاه بعد از یکسال قایم مقام پدر بود از حصار بیرون
آمد و ممالک را تمامت بهلاکو خان تسلیم کرد این پادشاه

او را بخدمت منکو قاآن فرستاد چون از جیحون بگذشت
وفات یافت والسلام طایفهٔ معظم سلغریان عدد ایشان
یازده نفر مدت ملک ایشان تا تاریخ تألیف این کتاب
صد و سی و یکسال و اسامی ایشان برین وجه است اتابک مظفر
الدین سنقر بن مودود سلغری اتابک مظفر الدین زنگی بن
مودود اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی اتابک مظفر الدین
طغرل بن سنقر اتابک قطب الدین ابو شجاع سعد بن زنگی
اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابوبکر بن عبدالله بن سعد اتابک
مظفر الدین محمد بن سعد بن ابی بکر بن سعد بباید دانست که
پارس از اواخر ایام دیالمه تا اول دور کار سلغریان قریب
هشتاد سال در تصرف آل سلجوق بود و در سنه خمس و خمسین
واربعمایه سلطان آلب ارسلان بپارس آمد و ممالک فارس
بستد و فضلویه را بگذاشت و تا سنه ثلث و اربعین و
خمسمایه که سلغریان خروج کردند و این پادشاهی برایشان
مقرر گشت و در چند سال از جهت ایشان هفت حکم

کردند فضلویه شبانکاره که الب ارسلان از ابارس آورد
از وی بضمان بستد رکن الدین خمارتکین اتابک جلال الدین
چاولی که استیصال شبانکاره و قمع ایشان وی کرد و
اتابک قراجه که مدرسه در شیراز ساخته است و برادر همدان
کشته شد وی بشیراز آمد و در جوار فرا ام کلثوم مدرسه
ساخته است و مرقد او انجایگاه است و ابو نصر که مدرسه
لالا بنا کرده است و رباط لالا که بر سر راه عراقست هم
او ساخته است و اتابک بوزابه برادر وی بود که بعد از
منکوبرس پادشاه زادگان بشیراز آمد و انچه از اعضای
او دریافته است انجا دفن کرده و تدریس و تولیت این
مدرسه ابتدا بقاضی حنفی داد بعد از ان برنجید از وی
و باز ستد و بجد ابن ضعیف ناصر الدین شیرازی داد که
خود برادرش از صنادید ایمه و حکما و خطبا شیراز بوده
اند و از خاندان ایشان قدیم تر و بزرگتر نیست چون بوزابه
کشته شد ملکشاه بن سلطان محمود بپارس مراجعت کرد و

یکسال وی در فارس حکم کرد پس بسعایت جمعی از بزرگان
چون میر یوسف بن مودود السلغری و غیر ایشان اتابک
مظفر الدین سنقر بن مودود السلغری بر وی خروج کرد
و ملکشاه منهزم گشت و فارس باتابک سنقر ماند و سیزده
سال پادشاهی کرد و در شیراز رباطی و مسجدی و مناره
رفیع ساخته است و تدریس بجدم فخر الدین بن علی المرغی
داد و این قصه در اول کتاب موضح ایراد کرده است و وزارت
تاج الدین شیرازی داد که وزارت سلطان مسعود بن محمود
کرده بود و در وقت خروج او از جهت ملکشاه حاکم بود
و در شیراز مدرسه و رباطی ساخته است که از ان مدرسه تاجی
خوانند اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود چون برادرش در
گذشت او غایب بود و شوهر خواهرش سانقی که رباط
سانقی در بیضا ساخته و آل ارسلان که از اقارب ایشان
بود در ملک طمع کردند چون اتابک زنگی بازگشت جنگ میان
قایم گشت و زنگی ظفر یافت و ایشان را اهلاک کرد و مدت

چهارده سال در پادشاهی بماند و چنین گویند که رباط
شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف قدس الله روحه العزیز از او
مختصر بود و از اعمارت کرد و در آن افزود و بر آن وقفها
کرد و اتابک ابوبکر آن را از نو بنیادی نهاد و عمارتی رفیع و
اضافتی تمام کرده هست و اضافتی با وقاف کرده و در اواخر
بالتماس شیخ الشیوخ معین کیلی قدس الله روحه بفرمود تا نماز
جمعه در آن اقامت کردند اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی
ولی عهد پدر بود و بغایت عادل و بسیرت نیکو داشت و
مدت بیست سال پادشاهی کرد و امین الدین کازرونی که
حاتم وقت بود وزیر او بود و درین مسجد عتیق مدرسه و رباطی
ساخته اتابک مظفر الدین طغرل بن سنقر پادشاهی هنرمند
پرور بوده است اما تدبیری نداشته است دو سه نوبت
بر اتابک تکله خروج کرد و از عراق لشکر آورد و هر نوبت
چند ماه پادشاهی کرد و با خرالامر در جنگ اسیر گشت
اتابک قطب الدین ابو شجاع سعد بن زنگی بعد از تکله اتابکی

بروی مقرر گشت و اندر سخاوت و شجاعت یگانه بود
کرمان ببستد و برادرزاده خود محمد دادبس او برغم عاصی
شد و قصد وی کرد و او را بگرفت و از و باز ستد و همواره
هوای عراق زدی و اصفهان و اکثر بلاد عراق ببستد و
ضادید و الکار انجایگاه را لشکر آورد و در سنه اربع و
عشرین و ستمایه سلطان محمد بن تکش بعراق آمد و با قدری
سوار بر خیل بزرگ سلطان زد و بسیاری را هلاک کرد
و آخر اسپش خطا کرد بدان سبب اسیر گشت و دلاوری
و بزرگواری او سلطان را مانع شد از کشتنش و مدتی او را
باز داشت بعد از آن اتابک را خلعت داد و باز بپارس فرستاد
و از وزرای او رکن الدین صلاح کرمانی بود و عمید الدین
افزری و از آثار اتابک سعد مسجد جامع جدید است که
عالی و فسیح تر از آن بنا در شیراز نیست و رباطی که بر سر راه
عراق او ساخته است که اثر آن کوه بند و فقهای
بسیار کرده است و مدت ملک او بیست و نه سال بود والسلام

اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابوبکر عبدالله بن سعد پادشاهی
بود جهان آرای شرع پرور دین دار مؤید بتایید یزدانی
و موفق بتوفیق ربانی اخبار عدل او در اقصای مشارق
متواتر شده و آثار عدل او در اطراف مغارب متظاهر
گشته و جلالت قدر او بمکانی که مقر پارس که از دویست
سال باز خراب گشته بود بسبب محاربات پیشینگان آل
سلجوق و قدوم کلجه و سلطان غیاث الدین در ایام اتابک
سعد چون بعهد میمون دولت و حسن معدلت او آراسته شد
و از اقالیم زمین اکابر و افاضل عالم را اوام و حشمت نشسته
دانشمند و بسیاری از جزایر و سواحل چون بحرین و قطیف
و اندروای بگشود و در بعضی بلاد هند بالقاب او خطبه کردند
و از آثار او آنست که اربطه و مقابر و مدارس و مساجد
شیراز که خراب گشته بود معمور گردانید و دار الشفای نیکو
بساخت و بسیاری رباطهای خیر در اطراف بنا کرد مثل
رباط مظفری سر بند و پل که بر سر بند فساست و رباط مظفر

حایر که بر سر راه سواحل است و دو امین داشت که قطب
حاکم و مدار سلطنت او بودند مقرب الدین ابو المفاخر
مسعود و فخر الدین ابوبکر مآثر و محامد ایشان مشهورست
و مشاهد و موقوفات که در پارس کرده اند احوال ایشان از آن
شارح تمام است و این مقرب مردی متعبد و غیور بود هرگز
در پی قصد و ایذای هیچ آفریده نبود بلکه چون از اعدا
دست یافتی گناه ایشان را بعفو و رحمت مقابل کردی
لاجرم در مضایقی که خلاص از آن مستحیل می نمود بفضل
یزدانی رهائی می یافت و هر کس که در قمع او کوشیدی عن
قریب بتفضیح زین وجهی مدبر و مقهور گشتی و در تالی عشر
جمادی الاول سنه خمس و ستین و ستمایه بجوار حق رسید و در
رباط خویش که بجوار مسجد جامع عتیق شیراز ساخته بود مدفون گشت
و در برابر آن رباط مدرسه ساخته و در جوارش دار الشفا
و بر در مسجد جامع جدید دار الحدیث و بر سر راه بغداد
رباطی که بزمان معروفست و در کرزندگانی را ایران وقف

کرده و خیرهای دیگر دارد و قضای ممالک فارس در ایام اتابک
ابوبکر بقاضی القضاة سعید جلال الدین ابوبکر مصری
و اولاقاضی القضاة اعظم امام الدین ابوالقاسم عمر بن محمد
رحمهم الله تعالی مفوض بود و حسن صنیع و مساعی ایشان
در افادت شرع و اعلاء دین جهانیان را معلوم است و
مدت ملک اتابک سی سال بود اتابک مظفر الدین سعد بن ابی بکر
چون پدرش وفات یافت او در شهر طبس بود و رنجور بود و
بعد از دوازده روز که خطبه و سکه بنام او قرین گشت در
گذشت اتابک مظفر الدین محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن
زنگی چون پدرش در گذشت او کودک بود و مادرش ترکان
بر سبیل نیابت پادشاهی میکرد و بعد از دو سال و هفت ماه
گلبرگ عمرش ناشکفته فرو ریخت اتابک مظفر الدین محمد شاه
بن سعد بن ابی بکر چون اتابک محمد در گذشت لشکر بروی
جمع شدند و مدت هشت ماه پادشاهی کرد و بعد از آن ترکان
مادر اتابک در خانه با جمعی از امرا اتفاق کرد روز جمعه دهم ماه

رمضان در خانه وی رفت و او را دستگیر کردند والسلام
اتابک مظفر الدین سلجوقشاه بن سعد مردی بغایت نیکو بود
و مادرش از نژاد آل سلجوق بود و از محمد شاه بزرگتر بود
چون اتابک محمد در گذشت وی در قلعه محبوس بود و در آن
نزدیکی که محمد شاه را باز داشتن میسر نشد و مدت پنجاه پاد
شاهی کرد و بعد از آن لشکر مغول از اطراف بجنگ آمدند
و او بر لشکر اعتماد نداشت بگریخت و امیر سعید و مقرب الدین
بعد از گریختن او بدرگاه لشکر مغول رفت و شیراز را حمایت
کرد و نگذاشت که ایشان را آسیبی رسد و از امثال آن که
اهل فارس او را دوست دارند و تعظیم کنند یکی اینست پس
لشکر از پی اتابک سلجوقشاه بر کازرون رفتند و لشکر مغول
از جنگگاه بگریخت و با وی چند سوار معدود بایستادند
و جنگ کردند و ملک ایک و ملکی از کرمان با جمعی دیگر کشته شدند
و بعد از آن بمجد رفت و روز دیگر جنگ کردند و خلق بسیار
کشته شد و بآخر الامر اسیر گشت و بقصاص کشته شد و از او

دختری بماند و زن ملک شبانکاره و علاء الدوله برادر
ترکان را که ملک یزد بود در آن جنگ زخم زدند و بجوار
حق پیوست **اتابک مظفر الدین النش** بن سعد بن ابی بکر
بن سعد در سنه ثمانین و ستمائه پادشاهی یافت و رایت
شاهنشاهی برافراشت و در سنه سبع و ثمانین در اذربایجان
از دار فنا بدار بقا رحلت کرد و در شهر تبریز مدفون گشت

طایفه هشتم خوارزمیان و ایشان را خوارزمشاه گویند
و عدد ایشان هشت نفر خوارزمشاه محمد بن انوشتکین خوارزمشاه
اتسز بن محمد سلطان ارسلان بن اتسز سلطانشاه بن
ارسلان علاء الدین تکش بن ارسلان سلطان محمد بن تکش
سلطان جلال الدین بن محمد سلطان غیاث الدین محمد بن خوارزمشاه
خوارزمشاه بن محمد بن انوشتکین انوشتکین بنده بلکابک سلجوقی
بود و چون سلطان برکیارق پادشاهی خراسان بامیر حبشی
بن التونتاق تفویض کرد او محمد بن انوشتکین را بخوارزم
فرستاد و خوارزمشاه او را نام کرد این حال در سنه



و اربعمائه بود و او عدل و راستی پیش گرفت علما و صلحا را
تعظیم و ترحیب کرد و درباره همکنان احسان و شفقت
فرمود لاجرم پادشاهی الصوب بر او بماند و بر اولاد و اعقاب او مقرر
شد **خوارزمشاه اتسز بن محمد** سالها پدر پادشاهی کرد و
هیچ قدر از جاده عدل و اتباع پدر انحراف ننمود و در سنه
احدی و خمسین و خمسمائه وفات یافت **سلطانشاه بن ارسلان**
او کوچکتر بود از علاء الدین روی خروج کرد و سلطان
شاه بگریخت و بغزنه رفت و سلطان غیاث الدین غوری او را
مدد کرد چون از وی مایوس گشت بخطا رفت و از انجا
لشکر بستد و بخوارزم مراجعت کرد و نزدیک شهر فرود آمد
و علاء الدین جیحون بر ایشان بگشاد نزدیک بود که جمله
غرق شوند پس اکابی یافتند و بگریختند و نیز دیک دو سند
و از انجا که باز مراجعت کرد علاء الدین بگریخت
و پادشاهی سلطانشاه را مسلم شد تا سلخ رمضان سنه
تسع و ثمانین و خمسمائه **سلطان علاء الدین تکش بن ارسلان**

بعد از وفات پدر ملک بر وی قرار گرفت و دولت
سلجوقیان در ان دیار بانجام رسید و کار او ارتفاع گرفت
و تمام خراسان او را مسخر گشت سلطان محمد بن تکش دولت
این دودمان در ایام وی بذروهٔ اعلی رسید و کوکب طالع
او بغایت ارتفاع پیوست و ولایت ماوراء النهر او را
مسخر شد و بجانب آذربایجان و عراق و حوالی بغداد نهضت
کرد و پنج از دیده بادی طریق مقاومت بسپرد و چون مصالحت
و مطاوعت با او صواب ندید و چون مراجعت کرد آفتاب
دولتش آهنگ غروب کرد و لشکر مغول از جانب مشرق
روی خروج کردند و میان ایشان چند نوبت مقاتلات
و محاربات افتاد و بالاخر سلطان منهزم شد و بدریا
باکحان رفت و آنجایگاه وفات یافت سلطان جلال الدین
محمد چون لشکر خوارزمشاه منهزم و متفرق شدند او بجانب
هند رفت و لشکر مغول نیز کامی حال معلوم ندا‌شتند
و از بسیاری لشکر طرفین کار بر همگنان شوریده شده بود

مراجعت کردند پس سلطان جلال الدین چون وقوف
یافت که مغول مراجعت کردند بازگشت و بفارس آمد و
اتابک سعد را بدید و از آنجایگاه ببغداد رفت و قاضی
بهاء الدین کازرونی و عماد الدوله و الدین عمران از
پیش برسالت رفته بودند و مصالح صالح کرده پس روی
باخلاط نهاد و مدت چهار ماه آنجایگاه را در حصار داشت
و بعد از ان بگشود و قتل بافراط کرد و از آنجایگاه عزیمت
آذربایجان کرد و آتابک ازبک و محمد بن ایلدگز از و
در شهر تبریز اقامت کرده بودند تا آنجایگاه بود پس متوجه
گرج شد و شهر تفلیس چند شهر دیگر از ان حدود بگشود
و بالاخره باصفهان رفت و از مغول هیچ خبری نیافت
و بعیش مشغول گشت ناگاه لشکر مغول بوی رسیدند و
اتباع و اخوان او جمله متفرق شدند و بدبختی و گمنامی
حال او معلوم نشد بلی گویند که ناجنستی در راه موصل
میرفت و اکراد او را نشناختند و در لباس و زینت ایشان

طمع کردند و اتابک زنگی را بقتل آوردند و زن او ملکه خاتون
بجانب روم افتاد و اتابک ابوبکر کس فرستاد و او را باز
بشیراز آورد. سلطان غیاث الدین محمد بعد از واقعه پدر بشیراز
آمد و غارت کرد و از آنجا بکرمان رفت چنین گویند
که اول سلاطین کرمانست و از نبیره ملوک ما وراء النهرست
براق او را هلاک کرد و سلطنت خوارزمیان بسر آمد والسلام.
طایفه نهم مغول مقدم و مقتدای ایشان چنگیز خان بوده
است و خروج او بر خوارزمشاه در سنه سبع و عشر و ستمائه
بود و اولادش اکثر بلاد ترک و خطا و تمامت ایران زمین.
بگشودند و ممالک ملوک مسخر گردانیدند و اولاد او که
در ایران زمین حکم کردند و ممالک گشودند هولاکو خان
مرد دلیر و صاحب رای بود تمامت ممالک عراقین و
بغداد مسخر کرد و مستعصم بالله بر دست او هلاک گشت و چون
منکو قاآن برگشت ممالک غزنین و جیحون که
ایران زمین خوانند باوی تفویض کرد و لشکر بسیار

بجهة محافظت ولایت آمد و استخلاص دیگر بلاد بوی داد و
در سنه ثلث و خمسین و ستمائه هجری از جیحون بگذشت
و یک زمستان در خراسان نشست بهارگاه روی بقهستان
نهاد و قریب یکسال سلطان خوارزمشاه که مقدم ملاحده
بود و ملک آن دیار او را مواعید و مطاوعت داد
و تحف در صحبتی برادران و مریدان دادی چون اقامت
او دراز کشید از روی اضطرار بخدمت هلاکو خان
آمد و قلعها بسپرد پس آهنگ عراق کرد و از فارس
و کرمان و کردستان و لرستان و تمامت حوالی پیوسته
آمدند و لشکرها بجهت معاونت چریک او فرستادند
و خراج دادند و در محرم سنه خمس و خمسین و ستمائه
هجری روی بغداد نهاد و مستخلص گردانید و شرح بعضی
از آن در اواخر ذکر خلفا گفته آمد و رصد را در مراغه
بنا کرد و طلل عمارت قدیم در پایه کوه مانده بود و در
میان آن آبی که بقعر آن نمیتوان رسید و آن بنا را

عمارتهای عالی فرمود و هر فصل تابستان الجا اقامت ساختی
و در زمستان بجانب اران آمدی و بس ارتفاع خزکه
در ایام تردد لشکر خراب گشته بود آبادان گشت و این
شغل بخواجه نصیر الدین طوسی تفویض فرمود پس او با فضلا و
حکماء اطراف باجماع چند سال در ان رصد سعی می نمودند
و مبالغی مال صرف کردند و بوسیلت رصد انجا معمور
گشت و همه را در تحت حکم خود آورد و در مصاف که
حاضر بودی بروزی ظفر یافتی و در سنه ثلث و ستین و ستمایه
میان او و بوله اوخان که قبچاق داشت محاربت سخت
و در ان دیار از هر دو جانب لشکر بسیار بقتل آمد و
بازگشت و باذربایجان آمد و سالها میان ایشان و ان
مردم مخالفت بود و نزاع در میان این دو پادشاه باقی
بود و در سنه ست و ستین و ستمایه هجری درگذشت آباقا خان
بعد از پدر باتفاق پادشاه زادگان و خواص بر تخت
نشست و پادشاه کریم موافق بود و حسن عنایتی تمام در

بارۀ اهل اسلام داشت و پیوسته نواب را بآبادانی ملک
رعایت رعیت نصیحت فرمودی سادات و علما و قضاه
را معزز داشتی و ادرار و مسامحه رسوم و معایش ایشان بکلی
بقاعده قدیم مسلم گردانید و در زمان دولت او اضافات
فرمود و بران ممالک اطراف را هر یکی با امیری و ملکی و وزیری
کاردان سپرد و ایشان چون میدانستند که میل او بمحافظت
و رفاهیت رعیت است در آبادی و جمعیت مصالح خلایق
کوشیدندی و چند سال بامن پادشاهی کرد و در سنه تسع
و ستین و ستمایه براق از ربند کانی جغتائی از جیحون
بگذشت و خراسان را فرو گرفت با لشکر بسیار و خان بنفس
خود با لشکر اندک [illegible] و براق بسمرقند آمد در ذو الحجه
سنه اربع و ثمانین و ستمایه در همدان وفات یافت و مدار
ملک این پادشاهی بر امیر کبیر سوغونجاق بود که نایب
و حاکم مطلق بود بتخصیص فارس و بغداد دید و تعلق داشت
و سیرتی پسندیده و شفقتی و معدلتی هر چه تمامتر داشت

داشت و بزمان همگنان شکر و مدح او جاری است و
صاحب اعظم شمس الدین محمد بن الصاحب الماضی المغفور
بهاء الدین محمد بن محمد الجوینی که صاحب دیوان ممالک بود
اباعن جد صاحب دیوان خراسان بوده اند و در ایام سلاطین
ماضی حل و عقد امور در تصرف ایشان بوده و امروز
درگاه ایشان سلاطین را زینت انجمن است و کامکاری
و قواعد خیرات در رعایت اسلام درگاه ایشان مقصد معین است
احمد خان بن هولاکو خان برادر اباقا خان بوده و نشستن
پادشاه زادگان و امرا بپادشاهی او متفق شدند و
بر تخت نشست و او پادشاه نیک اخلاق بود و میل عظیم
با سلام و اسلامیان داشت چنانکه گویند که مسلمان بود و
میان او و ارغون خان پسر اباقا خان که برادرزاده وی
بود مخالفت افتاد و او در خراسان بود و بپادشاهی عم
راضی نبود و بعد از دوم سال لشکر کرد و بخراسان رفت
و بارها ترک ایشان بهم زدند و ارغون خان قلعه را حصار
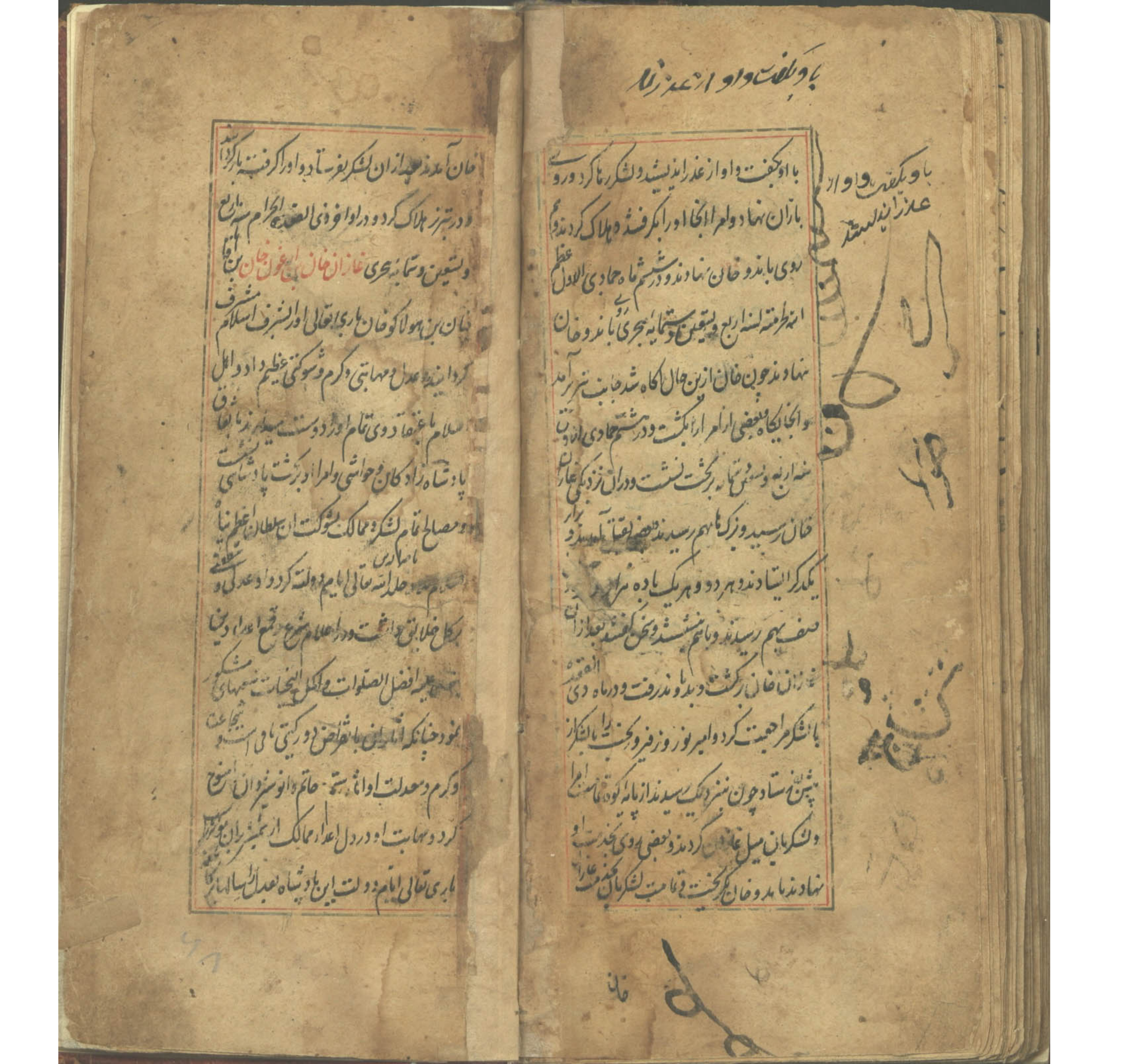
کرد

کرد و بعد از ان نزد او آمد و از گذشته عذر خواست
و او را نیز شفقت عمونیت در کار آمد و هیچ آسیب بوی
نرسانید مفسدان هر دو را بمخالفت اغوا می نمودند و او را
مدتی جمعی از لشکریان سپرد و خود مراجعت کرد تا او را از
عقب بیاورند پس قومی از خراسان با او و دیگر امرا
اتفاق کردند و نزدیکان او را که در میان لشکر بود بقتل
آوردند و ارغون خان را خلاص دادند و باتفاق لشکریان
در عقب احمد خان رفت و آگاهی یافت او را عذر تعجیل نزد
مادر خود در فت بجانب آذربایجان پس لشکر که آنجا بودند او را
بازداشته با ارغون خان رسید و او را بقتل آورد و بپاد
شاهی او پسری یافت **ارغون خان بن اباقا خان** بزرگترین
فرزندان بود و پدر در حیات خود او را لشکرکشی خراسان
گردانید و لشکری تمام داده و آن دیار را در اهتمام او کرده
دست او را بر ممالک خود مطلق داشته بود و از امرا
بزرگتر هر یکی فرزندی را بدری فرستاده بود و ملازمت او

می نمودند وچنین گویند که ولی عهد خود گردانیده بود
ازان احمد اورا جواب نمود بشجاعت و مردانگی منظور
تمامت مملکت خود را بسو عاجلساک سپرد که در خلاصی سعی نمود
بود و حکم او بر تمامت لشکریان و ممالک نافذ داشته و دیگران
مطاوعت و متابعت او فرموده و اموال بسیار بوی بخشیدند
چند سال مصالح مملکت را با و باز گذاشت و بعد ازان
بارغون خان نمودند که بسبب جانب داری بعضی از زردکان
مخالف اندیشیده آمده و عذر خواهند کرد خان تفحص آن
مشغول شد و امارت از نیابت بطایس جون بوغا را
بگرفت معزف شد و نواب او را بقتل آورد بدین سبب خلق
بسیار که بمعاونت متهم بودند تلف گشتند و بسی جا آنگاه
مشغول افتاد و او را اعتماد بر دیگران نماند و در محافظت خود
از کید دشمنان سعی مینمود و در سنه تسعین و ستمایه وفات یافت
ابو نخین دورجی پسر اباقا آن در زمان برادر در روم می بود
بعد از وفات ارغون خان میان امرا ازرک اختلاف

افتاد

و بعضی از خواتین و امرا روی بجانب الاتاق نهادند
و ابو نخین الجا امده او را بر تخت نشاندند و امیر سکبور آقا
را که از نوئینان بزرگ بود بجانب آران فرستاد و چند روز
بیت ممالک مشغول شد و خود را برای دفع جمعی از یاغیان
بحدود روم رفت و یکرمتسان انجا بود وان مهم را
کفایت کرد و باز گشت و در عراق و آذربایجان می بود و
در شهور سنه اربع و تسعین و ستمایه او را آگاهی دادند که بعضی از
امرا خیانت و غدر خواهند کرد ایشان از جانب آران
بگرفت و بند کرد و بشهر تبریز فرستاد و بقلعه محبوس کردند و
بعد از آن امراء دیگر بوقا و قطعا خار بحدود بغداد و انستاد
و بمحاربت بایدو خان جاتو مان تمهل آران شهار رها کردند و در
عقب ایشان با لشکری روانه شد امرا از شهر تبریز بگریختند
و با آران رفتند و میان بوقا و قطعا خار خلاف افتاد و بوقا
جریده باز گشت و لشکر ما کرد و در قریه سم جاون در حدود
تبریز ابو نخین دورجی رسید و احوال مخالفت لشکریان



با او بگفت و او از غدر اندیشید

با او بگفت و او از غدر اندیشید و لشکرها گرد کرد و روی
باران نهاد و امرا آنجا او را گرفته و هلاک کردند و هم
روی بایدو خان نهادند و در ششم ماه جمادی الاول
سنه اربع و تسعین و ستمایه هجری بایدو خان
نهادند چون خان ازین حال آگاه شد جانب تبریز آمد
و آنجا بگاه بعضی از امرا بازگشت و در ششم جمادی الاخر
سنه اربع و تسعین و ستمایه بر تخت نشست و در آن نزدیکی غازان
خان رسید و هر دو لشکر بهم رسیدند و بعضی مقاتله نمودند و برابر
یکدیگر ایستادند و هر دو و هر یک پیاده بر
صف بهم رسیدند و باهم نشستند و سخن گفتند بعد از آن
غازان خان بازگشت و بایدو بدر رفت و در ماه ذی القعده
با لشکر مراجعت کرد و امیر نوروز و فیروز بجنگ با لشکر
پیش فرستاد چون نزدیک رسیدند از پایه کوه تمامی امرا
و لشکریان میل غازان کردند و بعضی روی بخدمت او
نهادند بایدو خان بر تخت و تمامت لشکریان بخدمت غازان

خان آمدند بعد از آن لشکر بفرستاد و او را گرفته باز گردانید
و در تبریز هلاک کرد و در اواخر ذی القعده الحرام سنه اربع
و تسعین و ستمایه هجری غازان خان ابن ارغون خان بن اباقا
خان بن هولاکو خان باری تعالی او را بشرف اسلام مشرف
گردانید بعدل و مهابت و کرم و شوکت عظیم داد و اهل
اسلام را غنا داد و تمام او را دوست میداشتند
پادشاهزادگان و حواشی و امرا او بر تخت پادشاهی
و مصالح تمام لشکر و ممالک بشوکت آن سلطان اعظم
خلد الله تعالی ایام دولته کرد و عدل و
بر کل خلایق داشت و در اعلام شرع و قمع اعدا دین
محمد علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سعیهای مشکور
نمود چنانکه آثار این پادشاه در گیتی باقی است و شجاعت
و کرم و معدلت او حاتم و انوشیروان منسوخ
کرد و مهابت او در دل اعدا ممالک از تبریز
باری تعالی ایام دولت این پادشاه بعدل

خلایق مخلد و مستدام داراد بحق النبی وآله علیه السلام
الطاهرین المعصومین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا تمت بعون

نامه که زن قاضی ابو الحسن در جواب نامه قاضی مشار الیه نوشته

ازکعبه رهیست بمقصد پیوست * وز جانب میخانه ره دیگر هست
اما ره میخانه ز آبادانی * راهیست که کاسه میتوان دست

برضمایر ارباب دانش و خواطر اصحاب بینش مخفی نماند که ایام
بلوغ حیوة را باب نشاط در آورده اند و زمره دلدادگان
عمر گرامی بعیش و کامرانی بسر آورده اند هیچ گلی نیست که
بلبلی بر و ننشسته و هیچ بلبلی نیست که دست نیاز از دامان
نو گلی نکشیده است * مگر که هم کرم او کند تدارک ما * وگر نه
کار او دامن بیالوده است * ومقصود ازین تقریر این معنی
انست که هر جمعی مستعد عیش و عشرت شده واجب ولازم بوده
باشد که مس وجود خود را باکسیر لوندی طلای احمر گرداند
و بهار را باید اوقات حیات را غنیمت و مغتنم شمارند * غنیمتی شمر
ای شمع وصل پروانه * که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

واین پیاله عمر دای واین جام جهان نمای را وقتی بدست
توان آورد که هر جفا و تلخی که از ان صبر توان نمود * عشق ورزیدن
بخوبان خون دل خوردن بود * اولش سوز و گداز و آخرش مردن بود
یعنی چون از لب نگاری و شاغر شوق گلعذاری شراب
شوق نوشیدن باید باید که اول از ننگ نام و ناموس ایام
فراموش کند چنانکه استاد دارد * گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت * حسن نو عروسی مست
که او را مخفی نتوان داشت و با پرده حجاب بر روی گلبرگ تر او
نتوان بست و مولانا جامی این قطعه را درین معنی ادا فرموده اند
نه بینی لاله را وقت بهاران * که چون ظاهر شود فصل بهاران
کند شق غنچه گل از خارا * جمال خود کند زان آشکارا
این مقدمات نسبت باینست که رسوا شده مرد و زن یعنی قاضی
ابو الحسن هم اند و بر واضح ولایح بوده باشد که ناموس
گوهریست با قیمت بلکه مرد ناموس گوهریست با زینت
طفل هستی عشقند ادمی و پری * ارادتی بنما تا سعادتی ببری

واین گوهر والاگهر را وقتی بدست توان آورد که اهل و عیال
ایشان دست‌کش زن مجالس مردمان نشوند یا مخدرات خود را
در تنگی محافل نکشند ٭ به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ ٭ مردی و نامردی از کینست و این
معنی نزد اهل حال چیست ٭ هر نظری را که براو دوختند
جامه باندازه تن دوختند ٭ از زاغ روش کبک نباید و زاغ
را نیز روش کبک نشاید ٭ ای یک عیش صبح شرع نه چو لاله که نشست
از خود می بری و حرمت ماهی زنی ٭ افسوس که این کار بر این نرد
و خود را از بهر عیش و عشرت برآوردی ٭ عشقبازیها که بلبل با
گل میکند ٭ عاشقی پنهان نماند عاقبت گل می‌کند ٭ صد جفا
از خار می بیند تحمل می کند ٭ ای یار جفاکار و ای جفاجوی
بی اعتبار شرمت باد که این گلگل تن را بداغ جفا مبتلا ساختی
جان بیک بوس نهانی لب جانان نگست ٭ شرم بادش که بیک جور و تملک آکس
اگرچه شقایق را بی داغ دل صورت نیست و حرف لاله را بی
محک داغ قیمت نه ٭ خطت که سبزه رنگ گلک تر برآورده

بهار حسن تو رنگ دگر آورده ٭ و از آنجا که نهایت خورده دانی
و غایت نکته بینی ایشان مضمون این بیت مناسب حال میدانند
خالها بر عارض گلگون پریشان کرده ٭ صفحه گل را ز مشک ناب افشان کرده
چنانکه در جواب این جواب فقیر بعد از چند روز نوشته بودند
دو هفته شد که ندیدم مهی دو هفته خود را ٭ کجا روم که گویم غمی
نهفته خود را ٭ مناسب نویسی نموده بودند ٭ مشک راست
یا داغ درون لاله ٭ یا عکس خال ساقی افتاده در پیاله
و همت عالی از آن زمان تا این دم بهیچکس منت که از ایمی بیند
و این را میخواند ٭ رفته ای خال و در کنج لبش جا کرده ٭
در تنمی جای خود را تنگ پیدا کرده ٭ و این بیت نیز مناسب
حال مینماید ٭ درد دلم خوبان نظر کردند و پنهان دادند داغ
چون نظر گاهی که مردم می نهند آنجا چو داغ ٭ و فقیر را همه وقت
این شعر رطب اللسان است ٭ نعل بریده لیم و داغ کسی سوخته‌ام
جامه را لاله و گل بر تن خود دوخته‌ام ٭ اما چون آزموده‌ام
داغ از ... معلوم مفید نیست که اگر از متعلقان دیگر حمل حرکت



کنند و سیاست فرمایند بطریق دیگر سیاست ننمایند

دگر بصید و تیغ زرکش زنهار از انچه بادل ما کرده پشیمان باشی

چون عرض عرض باز بود نرواید مصدع اوقات سیر نشنشند

شرح حکایات ... مقصود ذکر ادب ... که ما حکایات

آورده اند که در روزگار ملوک عجم یکی از مقربان جرمی کرده

بود پادشاه برو مغضب شده او را معرض تعذیب و هلاک داشت

و با یکی از خواص خدم خود در باب ان مجرم مشورت فرمود

و گفت با وی چه باید کرد ان شخص با مجرم بد بود گفت انچه

ازو صادر شد اگر آن کار نسبت با بنده کردی و بجای پادشاه

من بودمی او را سیاست کردمی پادشاه چون این سخن بشنید

گفت الحمد لله والمنة که من تو نیستم و تو من نیستی لاجرم

مرا آن باید کرد که از من سزاوار باشد و کردار مرا شاید

وان خلاف افعال و کردار تو باشد بکرم جرم او را در گذرانید

و تمامت ملوک عجم این معنی را از وی پسندیدند

و در ... فاتر ثبت کردند و مقصود از این حکایت ...

ملوک راگار بار و قوف نفس خود باید کرد نه بحسب گفتار دیگران

تمت الکتاب نظام التواریخ فی تاریخ ثانی و عشرین شهر شعبان

المعظم ... موافق ... در وقتی که از گردش روزگار

ناهموار و زمانه ناپایدار بغربت ... مجلد صانهما

الله عن الآفات والبلیات با متعلقان

واقع شده بودیم ... ایام

... الامجد ...

... دار السلام

کتبه المذنب

... حسن

اسکندر


مجلس شورای ملی
کتابخانه